نابود باد امپریالیسم جهانی
بسرکردگی امپریالیسم آمریکا
و پایگاه داخلیش

کارگران سراسرجهان
متحد شوید

کار

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

سال یازدهم - شماره ۲۴۲ | بهمن ماه ۱۳۶۸ | ۱۶ صفحه

اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
بمناسبت ۱۹ بهمن سالروز بنیانگذاری سازمان

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم! زنده باد سوسیالیسم!

۷

تجربه قیام

بدون تردید انقلاب سال ۵۷ ایران و نقطه اوج آن یعنی قیام شکوهمند ۲۲ بهمن، در زمره عظیم ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران محسوب میگردد. ۲۲ بهمن روز قیام مسلحانه خلق علیه ظلم و ستم شاهنشاهی، یک روز فراموش ناشدنی است که خاطرات آن از اذهان توده های مردم ایران، هرگز زدوده نخواهد شد. توده های مردم ایران، سالیان متمادی زیر سلطه نظام استبدادی قرار گرفته و با مصائب بیشماری دست بگریبان بودند. رژیم سلطنتی که مدافع منافع سرمایه داران و ستمگران و دست نشانده امپریالیسم بود، کارگران، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش مردم ایران را در معرض استثمار و ستم شدیدی قرار داده بود. شرایط مادی و معنوی زندگی توده های زحمتکش به نحو غیرقابل تحملی وخیم و دشوار گشته بود. دیکتاتوری و اختناق شاهنشاهی، مردم ایران را از حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی محروم ساخته بود. قیام

۲

افزایش روزافزون بهای کالاها و خدمات دولتی

درحالیکه رشد افسارگسیخته تورم و گرانی کالاها و خدمات موردنیاز مردم، شرایط مادی زندگی آنها را بحد غیرقابل تحملی دشوار نموده است رژیم جمهوری اسلامی که طی چندسال گذشته با اتخاذ یکرشته سیاستهای ارتجاعی پیوسته اوضاع را وخیم ترنموده و فشار به توده ها را افزایش داده است، اخیراً بمنظور تامین کسری هزینه های دستگاه دولتی خود به شیوه های تازه ای برای تحمیل هرچه بیشتر این هزینه ها به مردم متوسل گشته و قیمت یکرشته کالاها و خدمات را هم اکنون افزایش و در تدارک افزایش بهای برخی کالاهای دیگر است. از جمله اینکه قیمت برخی داروها، عوارضات و بانها و بهای مکالمات تلفنی به صد درصد و بهای آب با نرخ تصاعدی افزایش داده شده است. البته

این اقدام دولت بمنظور تحمیل هرچه بیشتر هزینه های خود به توده های مردم در شرایطی صورت میگیرد که از هنگام تشکیل کابینه رفسنجانی سران رژیم به تبلیغات وسیعی متوسل شده اند مبنی براینکه گویا میخواهند از ابعاد طاقت فرسای فشار به مردم بکاهند و نرخ تورم را پائین آورند. اما در حقیقت امر تجربه در همین مدت کوتاه پس از تشکیل کابینه جدید نیز نشان داده است که دولت نه فقط یک گام ولو ناچیز برای تخفیف این همه باری که بردوش توده هاست برنداشته بلکه بالعکس روز بروز با اقدامات ارتجاعی خود شرایط مادی زندگی توده مردم را دشوارتر کرده است. همین اقدامات اخیر دولت که در حقیقت بیانگر تلاش سران حکومت برای

۳

از میان نشریات

☆ وقتی که یک مرتد کهنه کار دهان باز میکند

۱۱

دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی (۴)

۴

دوکارگر در اثر ریزش معدن جان باختند

"دوکارگر در ریزش معدن ذغال سنگ شاهرود کشته شدند" این تیترخبر کوتاهی است که در روزنامه های رسمی رژیم بچاپ رسیده است. در توضیح خبر آمده است که این دوکارگر طی دو ریزش متناوب در تونل ما در معدن طرزه واقع در شمال غربی شاهرود کشته شده اند. حسین حاجی حیدر یکی از کارگران که در اثر ریزش معدن بشدت مجروح شده بود، پس از انتقال به بیمارستان جان سپرد. در ریزش اول این معدن نیز که دوهفته قبل اتفاق افتاده بود، یک کارگر کشته شد.

کشته شدن دوکارگر در اثر ریزش سقف یکی از معادن، آنهم در فاصله دوهفته، تنها یک مورد از سوانح ناشی از کار استکه بندرت در روزنامه های رسمی رژیم درز میکنند. این یک مورد از بیشمار سوانحی است که بطور روزمره در کارگاهها، کارخانه ها و معادن اتفاق می افتد و منجر به مجروح شدن، نقص عضو یا مرگ کارگران میشود. سقف تونل اصلی معدن طرزه که محل عبور تمام کارگران است، فرومیریزد، یکی از کارگران در اثر ریزش سقف در زیر آوار دفن میشود و جان

۳

یادداشتهای سیاسی

★ رشد بحران سیاسی در جمهوری آذربایجان
★ حمله متقابل مجلس و خامنه‌ای
★ "مبارزه با بد حجابی"، دور جدیدی از سرکوب زنان
★ منتظری رود در روی جناحهای حاکم
★ تحولات اوضاع جهانی و بازتگری جمهوری اسلامی در سیاست خارجی

۱۶

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)
سال یازدهم - شماره ۲۴۲
بهمن ماه ۶۸ صفحه ۲

تجربه قیام

مسلحانه ۲۲ بهمن که محصول سالها ستم و استثمار بود، برجسته ترین ابتکار انقلابی توده ها طی چند دهه اخیر و یک اقدام مستقل تاریخی جهت برانداختن ستمگران و متحقق ساختن یک رشته مطالبات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود. در این روز، توده های مردم ایران برای آنکه به شرایط مادی و معنوی خود بهبود بخشند، برای آنکه به حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی دست یابند، برای آنکه به اختناق و دیکتاتوری خاتمه دهند و یک دمکراسی توده ای برقرار نمایند، سلاح بدست گرفتند، به قیام برخاستند و طی یک نبرد حماسی و قهرمانانه، رژیم پهلوی را که تجسم ۲۵۰۰ سال ستم و سرکوب توده ها بود، بگورستان تاریخ سپردند. آنان نظام سلطنت را بزیر کشیدند، تا یک حکومت انقلابی و دمکراتیک برپا دارند، اما این خواست توده ها تحقق نیافت. توده های مردم فاقد سازماندهی و آگاهی لازم بودند و همین ضعف آگاهی و تشکل، سبب گردید تا بار دیگر مرتجعین زمام امور را بدست گیرند. طبقه کارگر ایران که فاقد تشکل و آگاهی لازم بود، نتوانست رهبری انقلاب را بدست گیرد، و در غیاب پرولتاریای متشکل، لاجرم این بورژوازی و ضد انقلاب بود که جنبش را رهبری و انقلاب را تصاحب میکرد. قیام ۲۲ بهمن گرچه به واژگونی رژیم سلطنتی منجر شد، اما قدرت سیاسی بدست توده های مردم انتقال نیافت. ستمگران، اینبار در چهره اسلامی بر مقدرات توده های مردم حاکم گشتند و در دفاع از سیادت سرمایه، دستاوردهای قیام خلق را یکی پس از دیگری باز پس گرفتند. شرایط مادی زندگی توده های مردم نه تنها بهبود نیافت، بلکه روز بروز بوخامت بیشتری گرائید. جمهوری اسلامی که یک حکومت مذهبی و پاسدار منافع طبقات ارتجاعی است، بمثابه مظهر خودکامگی این طبقات، به اعمال خشن ترین شیوه های سرکوب علیه توده های مردم پرداخت و نه فقط آزادیهائی را که توده ها در حین مبارزات انقلابی خویش کسب کرده بودند با زور سرنیزه پس گرفت، بلکه با استقرار سیاهترین و عریانترین دیکتاتوری و اختناق، توده های مردم را از ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی محروم ساخت.

با اینهمه، انقلاب ۵۷ تجارب و آموزشهای بیشماری برای طبقه کارگر ایران و پیشروان این طبقه به ارمغان آورد. جمهوری اسلامی هرچند توانست دستاوردهای قیام و انقلاب را بتدریج باز پس بگیرد، اما هرگز نتوانست و نخواهد توانست تجارب و درسهای آن را محو و نابود کند. تجارب و درسهائی که همه پویندگان راه رهائی طبقه کارگر بایستی بطور جدی و همه جانبه بدان توجه نمایند. برای مصون ماندن انقلاب فردای ایران از گزند ضد انقلاب و برای آنکه دستاوردهای مبارزات حماسی توده ها، توسط ستمگران و استثمارگران مکرراً بتاراج نرود، بایستی این تجارب و آموزشها عمیقاً درک شده و بکار گرفته شود. تجارب قیام و انقلاب بیشمار ند و هریک حاوی نکته ها و درسهائی ارزشمند، اما از میان انبوه این تجارب و نکته ها، مسئله آگاهی و تشکل جایگاه ویژه و مهمی را بخود اختصاص میدهد و بالاخص با توجه به شرایط و موقعیت جنبش انقلابی ایران برجستگی خاصی پیدا میکند. تجربه قیام نشان داد که بدون آگاهی لازم و بدون سازماندهی، شعله مبارزات انقلابی توده ها توسط طبقات ارتجاعی به یغما میرود. انقلاب ۵۷ هرچند که مشحون از صحنه های مبارزه غرور - آفرین توده ها علیه رژیم سلطنتی است، هرچند که یادآور جانفشانیها، ایثارها و از خودگذشتگی کارگران و زحمتکشان است و هرچند که نقطه پایانی بر نظام سلطنتی گذاشت، با اینهمه هیچ کدام از این فاکتورها مانع از آن نشد که انقلاب به بیراهه نرود و به حاکمیت ضد انقلاب دیگری منتهی نگردد. این حقیقتی است که عموم توده های مردم از آگاهی لازم برخوردار نبودند و بمثابه توده ای بیشکل و فاقد سازماندهی در این انقلاب شرکت کردند. طبقه کارگر ایران نیز که در روند انقلاب و طی اعتصابات قهرمانانه خود پتانسیل عظیم مبارزاتی اش را نشان داد و نقش بی همتای خویش را در سرنگونی رژیم شاهنشاهی به اثبات رساند، در ضعف آگاهی و بویژه در فقدان سازماندهی بسر میبرد، از اینرو نتوانست با هویت مستقل طبقاتی خود در این انقلاب شرکت کند. چنین بود که نمایندگان اقشار غیر پرولتری که از یک سازماندهی و تشکل نسبی برخوردار بودند، بر موج انقلاب سوار شده و رهبری انقلاب را بدست گرفتند و بزودی علیه انقلاب و علیه توده های مردم با بورژوازی وامپریالیسم سازش کردند.

در انقلاب ۵۷، کارگران و دیگر اقشار زحمتکش مردم ایران، نه فقط از حداقل سازماندهی بی بهره بودند، بلکه هیچگونه تصوری از حکومتی که بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی بر سر کار میاید نداشتند و اینکه کدام نیرو و یا قدرت سیاسی را کسب کنند تا بتوانند آرمانها و مطالبات آنها را متحقق سازد، برایشان روشن نبود. رژیم سلطنتی واژگون گردید، اما تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی تحقق نیافت، چرا که قدرت سیاسی بدست توده های مردم انتقال نیافت. مردم ایران بایستی این حقیقت را بعنوان یکی از درسهای ارزنده قیام بهمن بخوبی آموخته باشند که هرچند سرنگونی رژیم شرط لازم تحقق مطالبات آنهاست اما شرط کافی نیست. تحقق مطالبات انقلابی - دمکراتیک توده ها زمانی میسر است که توام با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قدرت سیاسی نیز در دست کارگران، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش قرار بگیرد. تجربه قیام ۵۷ بار دیگر این حقیقت را باثبات رسانید که مسئله اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است. توده های مردم زحمتکشی که دست به قیام و انقلاب میزنند اگر قدرت سیاسی را قبضه نکنند و یک قدرت توده ای مستقر نسازند و خود به حراست از دستاوردهای خویش نپردازند. ضد - انقلاب در اولین فرصت به سرکوب آنها و به سرکوب انقلاب میپردازد.

اکنون، در شرایطی به استقبال یازدهمین سالگرد قیام مسلحانه و پرشکوه خلق می شتابیم که از یکسو توده های مردم ایران در موقعیتی بمراتب غیرقابل تحمل تر و هولناک تر از دوران شاه بسر میبرند و از سوی دیگر اوضاع رژیم جمهوری اسلامی بغایت بحرانی است. بحران عمیق اقتصادی - سیاسی سرتاپای رژیم را درخود فروبرده است. در اردوی ضد انقلاب شکافهای عمیقی بوجود آمده است. دامنه نارضایتی توده ها هر روز افزایش یافته و کارگران و زحمتکشان بیش از پیش به رودررویی با رژیم کشیده شده اند و خلاصه آنکه شواهد موجود قیام دیگری را در چشم انداز قرار میدهد. چنین شرایطی ضمن آنکه وظائف بسیار سنگینی را بردوش کمونیستها قرار میدهد، اهمیت درس آموزی از تجارب حاصله از قیام را دوچندان میکند. کمونیستها بایستی این تجارب و آموزشها را راهنمای حرکت خود قرار دهند تا در انقلاب فردا و سرنگونی جمهوری اسلامی، مرتجعین و ستمگران دیگری از قماش طبقه حاکم و در رنگ و لباسی دیگر سرنوشت مردم را بدست نگیرند. امروز تاکید بر این تجارب و آموزشها، نه فقط از این جهت مهم است که چشم انداز یک قیام مجدد پیش رو است، بلکه بویژه از این جهت نیز مهم است که بسیارکسانی یافت میشوند که این تجارب را نیاموخته و از درک آموزشهای قیام عاجز مانده اند. نیروهائی که از سخن پردازی راجع به انقلاب هرگز خسته نمی - شوند، اما تمام تلاش خود را در سرنگونی جمهوری اسلامی خلاصه میکنند. آنها تا آنجا که قادر باشند ماهیت طبقاتی حکومت جایگزین را مکتوم میدارند و مسئله اساسی انقلاب، یعنی قدرت سیاسی را در محاق ابهام فرو میبرند و در یک کلام با زهم قدرت سیاسی را به بورژوازی واگذار کرده، آزادی، دمکراسی و دیگر مطالبات دمکراتیک توده ها را از وی طلب مینمایند. کسانی خود را مارکسیست هم میخوانند، اما دائما به مشوب ساختن ذهن کارگران و به تلقین موهومات خرده بورژوائی مشغولند و ثابت میکنند که هنوز نتوانسته اند خود را از قید نفوذ بورژوازی رها کنند، لذا عملا منافع پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک توده ای را تسلیم بورژوازی میکنند و به عبث، گماکان غرق این پندارپوچند که عملی ساختن انقلاب دمکراتیک مختص بورژوازی است.

در صفحه ۱۲

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

کار

افزایش روزافزون بهای کالاها و خدمات دولتی

افزایش مالیاتهای غیرمستقیم و افزودن بر قیمت کالاهائی است که توسط دولت ارائه میشود، به بارزترین شکل ممکن وعده های پوچ سران حکومت را برملا میسازد. سران حکومت مدعی هستند که این هزینه ها ضروری است و برای تامین آنها راه دیگری جز توسل به چنین شیوه هائی ندارد. اما این هزینه هائی که دولت برای تامین آنها توده های مردم را تحت فشار قرار میدهد چه هستند؟ اینها هزینه هائی است که دولت برای حفظ و نگهداری دستگاه عریض و طویل دولتی خود که وظیفه اش پاسداری از نظام ستمگرانه و استثمارگرانه سرمایه داری حاکم بر ایران و سرکوب توده ها است، نیاز دارد. این دستگاه دولتی که با یک ارتش چندمیلیونی مفت خور مرکب از نظامیان ارتش، سپاه، کمیته ها، پلیس، ژاندارمری، بسیج، کارمندان ارگانها و نهادهای مختلف، چندصدهزار آخوند، وصدها هزار جیره خوار ریز و نام و نشان حکومتی تجهیز شده است، سالیانه میلیاردها تومان از حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان را می بلعد و با تامین هزینه خود از جیب توده ها از منافع طبقات دارا دفاع میکند. میلیاردها دلار درآمد حاصل از نفت و دیگر موسسات دولتی که کارگران تولید میکنند، کفاف اشتهای سیری ناپذیر این هیولا را نمیکند. مقادیر کلانی از این هزینه ها نیز از طریق مالیات غیرمستقیم از توده های زحمتکش کارگران و دهقانان اخذ میشود. اما همه اینها با ضافه مقادیر کلانی استقراض دولتی و انتشار اسکناس بدون پشتوانه که بار آن نیز در واقعیت امر توده های مردم باید بردوش بکشند، باز هم کفاف هزینه های دستگاه دولتی را نمیدهد لذا سران حکومت قیمت کالاها و خدمات دولتی را افزایش داده اند تا بدینطریق بخش دیگری از هزینه های خود را تامین نمایند. با این اقدام اخیر رژیم، باردیگر کذب تمام ادعاهای سران حکومت که مدعی اند برای کاستن از بار فشارهای متعدد مالی توده ها تلاش میکنند، روشن میگردد. اگر رژیم حاکم حتی ذره ای در فکر توده ها بود بسادگی میتوانست بجای افزایش مالیاتهای غیرمستقیم و افزودن بر بهای کالاها و خدمات که مصرف کننده آن عموم مردم هستند، مالیاتهای مستقیم بر سرمایه داران و ملاکین را افزایش دهد و کسری هزینه های خود را بدینطریق تامین کند. اما چاقو که دسته اش را نمی برد و رژیم جمهوری اسلامی که پاسدار منافع سرمایه داران و ملاکین است میکوشد تمام این هزینه ها را با خالی کردن جیب زحمتکشان تامین نماید. با این وجود باید گفت که نتایج اقدامات اخیر دولت مبنی بر افزایش قیمت کالاها و خدمات تنها به همین حد محدود نمی ماند بلکه سبب خواهد شد که در نتیجه یک رشته تاثیرات زنجیره ای قیمت عموم کالاها افزایش یابد و بالنتیجه بر نرخ تورم و فشار بیشتر بر زحمتکشان افزوده گردد. اگر امروز دولت، قیمت کالاها و خدمات انحصاری خود را افزایش میدهد، بطور قطع فردا قیمت همه کالاها به نسبت های مختلف افزایش خواهد یافت و شرایط مادی زندگی توده ها باز هم وخیم تر خواهد شد. جمهوری اسلامی هرسیاستی را که اتخاذ کند به چیز دیگری جز وخامت بیشتر شرایط مادی و معنوی توده ها نخواهد انجامید.

دو کارگر در اثر ریزش معدن جان باختند

خود را از دست میدهد اما برای دولت و سرمایه داران جای نگرانی نیست که جان ما بقی کارگران در خطر است و هر آن امکان دارد تعداد دیگری قربانی ناایمنی محیط کار شوند. برای آنها جای نگرانی نیست حتی اگر تمام کارگران معدن در اثر ریزش سقف، هوای متعفن و غبار ناشی از استخراج ذغال سنگ و دهها علت دیگر بمیرند چرا که در اینصورت آنها با ارقام درند از میان میلیونها کارگر بیکار تعدادی را به خدمت بگیرند و استثمارشان کنند. به این ترتیب است که دو هفته بعد دوباره در اثر ریزش همین سقف، یکی دیگر از کارگران قربانی میشود و این حوادث بطور روزمره در کارخانجات و معادن تکرار میشوند. سرمایه دار تنها به این فکر میکند که چگونه میتواند بر سود خود بیافزاید، سرمایه اش را بیشتر کند و این روند را ادامه دهد. سرمایه دار و دولت تنها به این فکر میکنند که چگونه میتوانند از همان اندک دستمزد کارگران باز هم بزنند و در ازاء دستمزد کمتر کار بیشتری از کارگران بکشند. بنابراین روشن است که آنها هرگز به میل خود حاضر نیستند از بخش کوچکی از سود کلانشان صرفنظر کنند و آنرا بمصرف بهبود ایمنی و بهداشت محیط کار کارگران برسانند. برای سرمایه دار کارگر تنها بعنوان ابزاری جهت کسب سود موجودیت دارد. کارگر نه بعنوان انسان بلکه تنها از اینرو ارزش دارد که در خدمت ارزش افزائی سرمایه قرار بگیرد. پس ناایمنی محیط کار کارگران برای او مسئله ای نیست. مگر نه این است که او به قیمت مکیدن خون کارگران و فقر و بدبختی آنها سرمایه دار شده است، مگر نه این است که بقیمت سرمایه دار شدن او میلیونها کارگر بیکارند و هر روز با گرسنگی و بی خانمانی و مرگ دست و پنجه نرم میکنند؟ وضع کارگران شاغل هم بهتر از این نیست. آنان از بام تا شام تا سرحد مرگ به کار واداشته میشوند، به وحشیانه ترین شیوه ها استثمار میگردند و سرانجام دستمزدی دریافت میکنند که نیمی از هزینه های اولیه زندگی شان را نیز تامین نمیکند و خود و خانواده هایشان همیشه نیم گرسنه اند. شرایط دشوار و مخاطره آمیز کار، مدام کارگران را رو در روی مرگ قرار میدهد، هر آن حوادث ناشی از کار در انتظارشان است، ناایمنی محیط کار اگر به مرگشان نیانجامد، ناقص العضوشان میسازد و بدون کوچکترین تامینی از کارخانه رانده میشوند. مابقی زندگی این کارگران ناقص العضو شده، زندگی تیره و پرمشقتی است که صدبار از مرگ بدتر است. وقتی عموم کارگران با چنین شرایطی روبرو هستند و هر روز در محیط کار در شرایط وحشیانه استثمار بطور تدریجی میمیرند، پس از نظر سرمایه دار چه اهمیتی دارد که دو کارگر یا بیشتر در اثر ریزش سقف معدن کشته شوند؟ بدیهی است سرمایه داران و دولت آنان حاضر نیستند به میل خود ایمنی محیط کار کارگران را تامین کنند. بهبود شرایط کار، و دیگر مسائل رفاهی کارگران مستقیما با سطح مبارزه و تشکل آنان در ارتباط است. هرجا که کارگران متحدا علیه سرمایه داران بمبارزه برمیخیزند، تشکل های خاص خود را بنا میکنند و همبستگی کارگری را بنمایش میگذارند، سرمایه داران در برابر اتحاد و تشکل کارگران ناگزیرند عقب نشینی نمایند. تجربه مبارزات گسترده کارگران ایران این مسئله را به روشنی به اثبات رسانده است. در روزهای پس از قیام که کارگران در تشکلهای مستقل خود گرد آمده بودند، موفق شدند با قدرت یکپارچگی خود بسیاری از خواستهای رفاهیشان را به سرمایه داران تحمیل نمایند. رژیم در هراس از رشد مبارزات کارگران به تشکلهای کارگری یورش برد و تلاش نمود با درهم کوبیدن تشکلهای کارگری، اخراج، دستگیری و اعدام کارگران پیشرو، کارگران را از اتحاد و مبارزه جوئی منصرف نماید، قدرت آنان را تضعیف کند و شرایط را برای بهره کشی وحشیانه کارگران توسط سرمایه داران مهیا نماید. در چنین شرایطی که جای شوراها و سندیکاها را شوراهای اسلامی وابسته به رژیم و انجمن های اسلامی گرفته اند، سرمایه داران با استفاده از زمینه مساعد ایجاد شده، وحشیانه ترین اشکال استثمار را در مورد کارگران بکار میگیرند، سطح دستمزدهای واقعی کارگران را کاهش میدهند، ایمنی محیط کار را یکسره بفراموشی می سپارند و شرایط هولناکی را به کارگران تحمیل میکنند. بنابراین کارگران ایران بویژه کارگران معادن که در شرایط سخت و طاقت فرسائی بکار مشغولند، می باید خود را متشکل سازند، مبارزه علیه سرمایه داران را تشدید کنند و در مقابل آزمندی و سودجوئی سرمایه داران ایستادگی نمایند. تنها از اینطریق است که میتوان به خواستهای رفاهی و از جمله کنترل بهداشتی و ایمنی محیط کار تحقق بخشید.

دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی
(۳)

تا کنون در سراسر این نوشته بر نیاز طبقه کارگر ایران به یک سازمان سیاسی واحد پرولتاریائی یعنی حزب طبقه کارگر، حزب مارکسیست ـ لنینیست کارگران ایران تاکید گردید و با استناد به تعالیم بنیانگذاران سوسیالیسم علمی این حقیقت نشان داده شد که مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی تا زمانیکه یک حزب پرولتری آن را سازماندهی و رهبری نکند به یک مبارزه حقیقتا طبقاتی تبدیل نخواهد شد. در عین حال متذکر شدیم که سازمان ما بعنوان یک سازمان مارکسیست ـ لنینیست که از منافع طبقه کارگر دفاع میکند، در همان حال که خود را موظف میداند در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر ایران تلاش کند، از هم اکنون باید خود را بشکلی تام و تمام برموازین ومعیارهای یک تشکیلات لنینی متکی سازد و در میان کارگران مستحکم نماید.

این تاکید بر نقش و اهمیت حزب طبقاتی پرولتاریا و مبارزه سیاسی طبقه کارگر بویژه امروز در شرایطی که گروهی، پوشیده و آشکار به نفی ایده حزبیت برخاسته و در عمل مدافع اسارت ایدئولوژیک طبقه کارگر بدست بورژوازی از کار درآمده اند و گروهی دیگر بمثابه جارچیان علنی سیاست بورژوازی در جنبش طبقه کارگر برای اینکه مبارزه طبقه کارگر را به دایره مناسبات موجود محدود کنند فریاد بر میآورند که "مبارزه اقتصادی" یعنی طبقه کارگر و طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی" و این در حقیقت تبلیغ این ایده ضد کارگری است که پرولتاریا را با سیاست بطور اعم و سیاست پرولتری بطور اخص کاری نیست بلکه باید خود را صرفا به مبارزه اقتصادی محدود کند و مبارزه سیاسی را به اقشار و طبقات غیرپرولتر واگذار نماید، امری لازم و ضروری بود. اما این تاکید بر تشکلهای حزبی و مبارزه سیاسی نه نافی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و یا کم بها دادن به آن است و نه نافی ضرورت تشکلهای غیرحزبی کارگران.

همانگونه که پیش از این اشاره کردیم هم مبارزه اقتصادی و روزمره کارگران ضروریست و هم متشکل شدن آنها در اتحادیه ها یا دیگر تشکلهای غیرحزبی. تنها بحث بر سر این مسئله است که اگر مبارزه کارگران در همین حد باقی بماند و تشکل آنها نیز در همین چارچوب محدود شود، طبقه کارگر هنوز از سیاست بورژوائی فراتر نرفته است. اکنون که باتوجه به مباحث پیش گفته، نقش و اهمیت سازمان سیاسی مستقل پرولتاریا و مبارزه سیاسی این طبقه روشن شد، ضروریست که در پایان این مقاله مختصرا به نقش و اهمیت تشکلهای غیرحزبی کارگران و وظیفه ما در قبال آنها پرداخته شود.

این حقیقت ناگفته روشن است که طبقه کارگر در تمام کشورهای سرمایه داری مستقل از اینکه یک حزب طبقاتی پرولتری وجود داشته باشد یا نداشته باشد، خود بخود به مبارزه علیه سرمایه داران برمیخیزد تا شرایط کار و زندگی خود را بهبود بخشد. در گذشته چنین بوده و هم اکنون نیز این مبارزه در کلیه کشورهای سرمایه داری جاری است. اگر به تاریخچه جنبش بین المللی طبقه کارگر هم رجوع کنیم درمی یابیم که از نظر تاریخی نیز مبارزه اقتصادی و روزمره کارگران به همراه تشکل های صنفی این طبقه بر مبارزه سیاسی و سازمانهای سیاسی آن تقدم داشته است. مدتها پیش از آنکه احزاب سیاسی مستقل پرولتاریائی شکل بگیرند اتحادیه های کارگری پدید آمده بودند.

مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی از همان هنگام موجودیت یافتن این طبقات آغاز میگردد و کارگران بطرق مختلف به مقاومت و مبارزه علیه سرمایه داران برمیخیزند. اما در نخستین مراحل خود، این مبارزه هنوز یک مبارزه جمعی و متشکل نیست. با پیشرفت سرمایه داری و پیدایش صنایع بزرگ، هزاران کارگری که در آغاز برای یکدیگر ناشناخته بودند، در زیر یک سقف متمرکز میشوند. آنها که ناگزیرند ساعتهای متمادی با یکدیگر کار کنند، بمرور در نتیجه کار و فعالیت مشترک و شرایط زندگی واحد، دارای روحیات و احساسات مشترکی میشوند. آگاهی و همبستگی در بینشان افزایش مییابد و در می یابند که از منافع مشترکی برخوردارند و دشمن واحدی دارند. کارگران در برابر حرص و ولع سرمایه داران برای به حداکثر رساندن ارزش اضافی و سود که با کاهش دستمزدها و ساعات کار همراه بود مقاومت خود را شدت بخشیدند و مبارزه مشترکی را برای فروش مناسبتر نیروی کار، ساعات کار کمتر و کلا بهبود شرایط کار و زندگی خود سازمان دادند. نخستین تلاشهای کارگران برای همکاری، در این مبارزه علیه سرمایه داران، شکل اتحادیه را بخود گرفت که در اساس یک سازمان دفاع دسته جمعی از منافع صنفی طبقه کارگر و معقول ترین و طبیعی ترین ابزار در سازماندهی مبارزه روزمره طبقه کارگر علیه بورژوازی محسوب میگردد. این نخستین گام اساسی و انتقالی جدی از حالت پراکندگی و ناتوانی به اتحاد طبقاتی کارگران بود. درست است که این مبارزه بخودی خود نمیتوانست بهبودی اساسی در وضعیت طبقه کارگر پدید آورد و صرفا بهبودی نسبی را در چارچوب نظم موجود موجب گردید، با این وجود نشانه ای از بیدار شدن خصومت آشتی ناپذیر کارگران و سرمایه داران و شکل جنینی آگاهی آنها بود. این مبنای مستحکمی برای شکل گیری احزاب مستقل کارگری بود که مبارزه طبقاتی طفره ای پرولتاریا را به یک مبارزه طبقاتی تکامل یافته تبدیل نمودند. امروز نیز مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری نقش خود را همچنان در مبارزه طبقاتی کارگران ایفا میکنند و بویژه در آن کشورهائی که این مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی طبقه کارگر در یک جریان واحد ترکیب شده است، نقشی بمراتب مهمتر ایفا مینماید. برای یک حزب پرولتری که مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در هر دو شکل اقتصادی و سیاسی آن سازماندهی و رهبری میکند، سندیکاها و اتحادیه های کارگری دارای اهمیتی بس خطیرند.

اگر احزاب پرولتری تنها میتوانند پیشرو ـ ترین و آگاه ترین بخش کارگران را در صفوف خود متشکل سازند، اما در عوض اتحادیه های کارگری که مراکزی برای تشکل عموم کارگران حتی عقب مانده ترین بخش آنها میباشند، این امکان را برای سازماندهی و رهبری توده های وسیع کارگران پدید می آورند. در کشورهائی که آزادی اتحادیه وجود دارد میلیونها کارگر در آنها متشکل شده اند، احزاب پرولتری با مشارکت فعال در اتحادیه ها نه فقط میتوانند در مبارزه روزمره و جاری کارگران به آنها یاری رسانند و سطح مطالبات و مبارزات آنها را پیوسته ارتقاء دهند بلکه با تلاش برای آموزش کارگران با روحیه درک مبارزه طبقاتی و اهداف سوسیالیستی، این امکان را می یابند که نقش رهبری را در اتحادیه ها بدست آورند و عموم پرولترها را با یک سیاست حقیقتا پرولتری برای سرنگونی بورژوازی رهبری کنند. اما با تمام اهمیتی که سندیکاها و اتحادیه ها در امر مبارزه و تشکل طبقه کارگر ایفاء میکنند، بدبختانه هنوز هستند کشورهائی نظیر ایران که در آنها آزادی اتحادیه وجود ندارد و بالنتیجه طبقه کارگر در چنان پراکندگی و بی سازمانی بسر میبرد که در بسیاری موارد حتی قادر نیست مطالبات جزئی و روزمره خود را به سرمایه داران تحمیل کند و مبارزه اقتصادی کارگران اغلب با عدم موفقیت همراه است و یا دست آورد آن بسیار ناچیز است.

اینکه طبقه کارگر ایران علیرغم ممنوعیت اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری برای بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی خود مبارزه کرده و میکند و اینکه در این مبارزه از حربه ها و ابزارهای مختلف بویژه اعتصاب برای پیشبرد مطالبات خود استفاده کرده و میکند، حقیقتی است بر همگان روشن. این بدانمعناست که اگر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی طبقه کارگر ایران را نیز همچون میلیونها تن دیگر از توده های مردم ایران از آزادی محروم ساخته و سازمانهای صنفی و سیاسی آنرا ممنوع نموده است، اما نه توانسته و نه میتواند مبارزه این طبقه را منع کند. طبقه کارگر ایران برغم بی حقوقی موجود، از نوعی همبستگی طبقاتی در درون خود برخوردار است که محصول دهها سال تجربه و مبارزه کارگران علیه سرمایه داران است. هرچند اختناق و سرکوب و فقدان

◄

دفاع از حزبیت علیه ...

آزادیهای سیاسی امکان رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی کارگران را محدود نموده و به آنها امکان نداده است که تشکلهای پایدار و مستقل خود را ایجاد نمایند، اما این حقیقت را درک کرده اند که کارگر منفرد بتنهائی قادر به مقاومت در برابر سرمایه‌داران و دولت آنها نیست. لذا ما همه روزه شاهد مبارزه متحدانه کارگران کارخانه ها و موسسات مختلف، اغلب در شکل اعتصاب که خود معیاری برای رشد همبستگی و اتحاد کارگران محسوب میشود، برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، ایمنی و بهداشت محیط کار، جلوگیری از اخراج کارگران، انحلال انجمن ها و شوراهای اسلامی، قانون کار مترقی و غیره و غیره هستیم. با این وجود باید اذعان نمود که همانا بعلت فقدان تشکلهای مستقل کارگری، فقدان یک مقاومت همه جانبه و سراسری در بسیاری از موارد مطالبات کارگران هرچند هم که جزئی بوده اند تحقق نیافته، مبارزه اقتصادی آنها در پاره ای موارد با عدم موفقیت روبرو شده و سرمایه داران به خود جرأت داده تعرض خود را به سطح معیشت کارگران شدت بخشیده اند، دستمزدواقعی کارگران را کاهش داده، گروه کثیری از کارگران را اخراج نموده، بسیاری از حقوق و مزایای کارگران را ملغی ساخته، استثمار را تشدید کرده اند و غیره.

این همه، چه چیزی را بکارگران نشان میدهد؟ این حقیقت را که باید متشکل شوند. باید برای آزادی تشکلهای کارگری مبارزه کنند و اینهم روشن است که آزادی تشکل نمیتواند از کسب آزادی سیاسی جدا باشد. بیهوده نیست که لنین آموزگار و رهبر بزرگ کارگران سراسر جهان ضمن جمعبندی تجارب و مبارزات کارگران در آن کشورهائی که دیکتاتوری عریان و عنان گسیخته بر آنها حاکم است میگوید: "این اعتقاد که مبارزه طبقاتی باید ضرورتا مبارزه اقتصادی و سیاسی را در یک کل واحد متمرکز سازد و اردوپوست و گوشت سوسیال دمکراسی بین المللی شده است. بعلاوه تجربه تاریخ گواه انکارناپذیری است بر اینکه فقدان آزادی یا محدودیت حقوق سیاسی پرولتاریا همیشه مبارزه سیاسی را در اولویت قرار میدهد." (۱) چرا که بدون این آزادی، طبقه کارگر نمیتواند واقعا متحد و متشکل و آگاه شود. بقول لنین: آزادی، فقر و استثمار را از بین نمیبرد، اما به طبقه کارگر سلاحی میدهد که متشکل شود و با فقر و استثمار مبارزه کند. با این همه نمیتوان همه چیز را موکول به کسب آزادی کرد. وظیفه ما مارکسیست ـ لنینیست ها است که حتی در شرایط سرکوب و اختناق موجود با مشارکت فعال در جنبش واقعی کارگران، در مبارزه ای که هم اکنون در جریان است کارگران را آگاه کنیم و با توجه به مجموع شرایط موجود برای ایجاد تشکل های غیرحزبی کارگران تلاش نمائیم. این حقیقت برهمگان روشن است که در شرایط اختناق و سرکوب عنان گسیخته، در شرایط فقدان آزادی سیاسی امکان تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری در ایران وجود ندارد و مسئله آزادی اتحادیه نیز بنحو لاینفکی با مسئله آزادیهای سیاسی و برافتادن رژیم ضددمکراتیک و ارتجاعی جمهوری اسلامی مرتبط است. از همین روست که امروز کمتر جریانی را در درون جنبش کارگران میتوان پیدا کرد که شعار تشکیل اتحادیه ها را به نحوی که هم اکنون در اغلب کشورهای سرمایه‌داری وجود دارند، مطرح سازد، اما برخی از سازمانها بر این اعتقادند که در وضعیت کنونی امکان تشکیل اتحادیه های مخفی وجود دارد و مدتهاست که شعار اتحادیه های مخفی را سر میدهند. از همه مسائل دیگر که بگذریم این شعار با وضعیت کنونی انطباق نداشته و بارزترین دلیل این عدم انطباق خود را در این واقعیت نشان میدهد که یک چنین اتحادیه هائی نتوانسته اند شکل بگیرند.

اولا در شرایطی که حتی متشکل شدن کارگران بالنسبه پیشرو یک کارخانه در یک تشکل پایدار امری بسیار دشوار و برای کارگران مخاطره آمیز است، چگونه میتوان انتظار داشت که کارگران یک حرفه معین، ولو پیشروترین آنها در یک اتحادیه متشکل شوند. بیهوده نیست که کارگران کارخانه ها در بسیاری موارد به ناپایدارترین شکل تشکل یعنی مجمع عمومی متوسل میشوند که هرچند نمیتوان آن را یک تشکل بمعنای واقعی دانست و از این گذشته قادر نیست از طرح مطالبات بسیار جزئی فراتر رود، با این وجود خطر کمتری را برای آنها در بر دارد. ثانیا ـ اتحادیه مخفی در شرایطی که بخش قابل ملاحظه ای از مطالبات کارگران را مطالبات سیاسی تشکیل میدهند نمیتواند پاسخگوی این مطالبات باشد و مبارزه آنها را سازماندهی و رهبری کند.

در این میان برخی جریانات دیگر "شوراهای واقعی" را مناسب ترین تشکل کارگران در اوضاع کنونی میدانند. این تشکل نیز نمیتواند با وضعیت سیاسی موجود انطباق داشته باشد. چرا که اولا شورا ها بمثابه یکی از تشکل های غیرحزبی کارگران تنها در دوران اعتلاء پردامنه جنبش شکل میگیرند و بدون تردید در آن شرایط و حتی پس از آن میتوانند نقش بس انقلابی ایفا نمایند، اما در وضعیت کنونی که علیرغم وجود بحران اقتصادی و سیاسی دامنه اعتلاء جنبش بسیار محدود است نه تنها امکان شکل گیری شورا ها وجود ندارد بلکه طرح شعار شورا ها بمثابه یک شعار عمل، رفرمیستی است و نمیتواند نتیجه ای جز بی اعتبار کردن شورا ها در میان کارگران ببار آورد. بگذریم از این مسئله که مدافعین این شعار در واقع همان نقش و وظائف سندیکا را در برابر شورا ها قرار میدهند. برخلاف این جریانات، سازمان ما با توجه به مجموع شرایط سیاسی حاکم بر جامعه، وجود یک بحران اقتصادی و سیاسی، نارضایتی وسیع توده ای و مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران، شعار کمیته های غیرحزبی کارخانه را بمیان کشیده و تشکیل این کمیته ها را هم ضروری و هم عملی میداند. درست است که کمیته های کارخانه یک تشکل پایدار کارگری محسوب نمیشوند و سرانجام بنا به تغییر وضعیت سیاسی، شکل قطعی خود را در شورا ها و یا اتحادیه های کارگری خواهند یافت، اما این خصوصیت را دارا هستند که در هر کارخانه و موسسه ای سطوح مختلف مبارزه کارگران را سازماندهی کنند و پاسخگوی مطالبات اقتصادی و سیاسی آنها باشند. اگر شرایط اختناق و سرکوب کنونی اجازه نمیدهد که کارگران یک حرفه معین متشکل شوند، در هر کارخانه و کارگاه، گروهی از کارگران آگاه تر و پیشرو تر که به ضرورت مبارزه متشکل کارگران علیه سرمایه داران معتقد هستند، مستقل از اعتقادات ایدئولوژیک و یا وابستگی سازمانی، میتوانند به تشکیل کمیته کارخانه مبادرت ورزند.

کمیته کارخانه که در آغاز بعلت جو اختناق و سرکوب حاکم، مخفی است، باید بدا مداخله فعال در مبارزه کارگران، طرح و تنظیم مطالبات کارگران و سازماندهی آنها، اعتماد توده های کارگر را بدست آورد و رهبری مبارزات آنها را بدست گیرد. اینکه در آغاز، کمیته های کارخانه ضرورتا باید توسط پیشروترین کارگران ایجاد شوند و حتی ممکن است در ابتدا فقط کارگران کمونیست ابتکار تشکیل کمیته ها را برعهده بگیرند، هرگز به این معنا نیست که کمیته های کارخانه، کمیته های حزبی هستند. بالعکس آنها کمیته های غیرحزبی اند و میتوانند هر کارگری را که به امر مبارزه علیه سرمایه داران و حکومت معتقد است در صفوف خود متشکل سازند. مزیت کمیته های کارخانه در وضعیت کنونی نسبت به تشکل های دیگر بویژه اتحادیه های مخفی در این است که از همه بیشتر به کارگران نزدیکند، در دسترس آنها قرار دارند میتوانند دربرگیرنده کلیه کارگران یک کارخانه صرفنظر از حرفه آنها باشند و مطالبات و مبارزات کارگران را با توجه به ناهمگونی سطح مبارزه در کارخانه ها و موسسات مختلف سازماندهی و هدایت نمایند.

بدیهی است که چنانچه این کمیته ها در کارخانه ها شکل بگیرند و استحکام پیدا کنند، در آینده میتوانند با کمیته های کارخانه دیگر ارتباط و پیوند نزدیک برقرار کنند و متحدانه مبارزات کارگران را هماهنگ و رهبری نمایند. بنا به علل فوق الذکر، سازمان ما در وضعیت کنونی کمیته های کارخانه را بعنوان مناسبترین تشکل مستقل کارگری غیرحزبی میداند و برای ایجاد آنها در میان کارگران تلاش میکند. اما این نه بدان معنا است که فعالیت ما باید به کمیته های کارخانه

◄

دفاع از حزبیت علیه ...

محدودشودونه اینکه تشکل های غیرحزبی دیگر را نادیده انگاریم .مسئله اساسی برای ما متشکل ساختن وآگاه نمودن کارگران ازطریق مشارکت درجنبش واقعی آنهاست .ما نه فقط برای هدف نهائی طبقه کارگربلکه برای تحقق حتی جزئی‌ترین مطالبات کارگران مبارزه میکنیم .درهر کجاکه توده های کارگرحضوردارندومبارزه میکنند ولوتشکل های زرد،ما نیزبایدحضورداشته باشیم . بنابراین‌بایددرتمام تشکل هائی که توده کارگران درآنها حضوردارند،فعالانه شرکت کنیم وکارگران را آگاه ومتشکل سازیم .بخودی خودروشن است که‌این شامل انجمن های اسلامی وشوراهای اسلامی که‌ارگان سرکوب وتحمیق هستند واز سوی خودکارگران تحریم شده اند،نمیشود.

"بایدبهرگونه فداکاری تن دردا دوبزرگ‌ترین موانع را برطرف ساخت تا اینکه بتوان بطورسیستماتیک وباسرسختی ومصرانه وصبورانه، درست درآن موسسات ودربین آن جمعیت ها و اتحادیه ها ولوارتجاعی‌ترین آنها که توده پرولتر یانیمه پرولتردرآنجاهست به تبلیغ وترویج پرداخت .اتحادیه ها وکئوپراتیوهای کارگری‌نیز (سازمانهای اخیرلااقل دربرخی‌ازموارد)همان سازمانهائی هستندکه درآنها توده هست."(۲)

اگردرایران حتی‌اتحادیه های زرد،ولو ارتجاعی ترین آنها وجوددارد،این رهنمود لنین درمحدوده ای‌میتواندرموردتعاونی ها مصداق داشته باشد .دراینجا بویژه موردنظر تعاونی های مصرف کارگری‌است .اینکه در اساس سیستم های تعاونی‌نمیتوانندجامعه سرمایه داری را دگرگون کنندوتنها باسطح نظام اقتصادی موجودتماس حاصل مینمایند،حقیقتی است که‌سوسیالیسم علمی برآن تاکیدنموده وتمام پراتیک جنبش های تعاونی درکشورهای سرمایه داری نیزآنرا درعمل نشان داده است . اما این نیزحقیقتی است که‌جنبش تعاونی در میان کارگران ،برمبنای آنتاگونیسمهای طبقاتی شکل گرفته وهرچندخصلت تعاونیها ازحیث سیاسی‌ضعیف هم که باشد،بازبیانگرهمبستگی کارگران اندویکی ازسلاحهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب میگردند .درعین حال اگر تعاونیهای مصرف برمبنائی حقیقتا دمکراتیک سازمان یابند،این امکان را پدیدمی آورندکه کارگران مدیریت‌مستقل وسازماندهی توزیع را بیآموزندوازآن بعنوان تجربه ای‌برای سازماندهی زندگی اقتصادی درجامعه سوسیالیستی‌استفاده کنند .بنابراین سازمان ما تعاونیهای مصرف موجودرا برغم تمام جوانب ضعیف‌وخصلت‌نیم‌بند آنها یکی ازمراکزتشکل غیرحزبی کارگران میداند که‌بایددرآنها مشارکت کرد .کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود،بایدبامشارکت درتعاونی‌های مصرف کارگری ازآنها بعنوان ابزاری جهت متشکل ساختن وآگاه نمودن کارگران استفاده کنند .بایدقبل ازهرچیزعناصرآگاه درون این تعاونیها تلاش کنندکه‌این تعاونیها برمبنائی دمکراتیک سازمان داده شوندوحقیقتا کارگران دراداره آنها نقش داشته باشند .درعین حال کارگران آگاه بایدبا هرگونه توهم خرده‌بورژوائی نسبت به تعاونیهای کارگری ازجمله اینکه گویا آنها ابزاری برای حل معضلات اجتماعی جامعه سرمایه داری ،وبرانداختن‌استثمار،بدون مبارزه طبقاتی وسلب‌مالکیت‌ازبورژوازی هستند، مبارزه کنندوبه توده های کارگری بیآموزندکه این جوامع دربهترین حالت‌به طبقه کارگرامکان میدهندکه‌ازطریق حذف واسطه ها ،بهبودبسیار ناچیزی دروضع خودپدیدآورند،اما مادام‌که وسائل تولیدوتوزیع دردست سرمایه داران و ملاکین قراردارد هیچ بهبودا ساسی دروضعیت طبقه کارگرپدیدنخواهدآمد . باید در درون تعاونیها تلاش نمودکه‌ازطریق تبلیغ وترویج سوسیالیستی،ایده های مبارزه‌طبقاتی‌وسوسیالیسم را دربین کارگران گسترش دادوپیوندارگانیکی میان تعاونیها با دیگرتشکل های غیرحزبی مستقل کارگری ونیزسازمانهای مارکسیست ـ لنینیست پدیدآورد . البته‌این مسئله که‌کارگران آگاه بمنافع طبقاتی خود،بایدتلاش کنندتا تعاونیها درپیوندارگانیک با یک‌سازمان سیاسی پرولتاریائی قراربگیرند،ممکن است برای آن دسته ازجریاناتی که‌مدافع بیطرفی تشکلهای غیرحزبی هستندعجیب بنظرآید .اما باید گفت که‌بیطرفی هیچ معنائی جزپیروی ازسیاستهای بورژوازی ندارد وکسانی که مدافع بیطرفی تشکلهای غیرحزبی کارگران هستندبشکلی پوشیده جانبداری این تشکلها را از بورژوازی و سیاستهای آن تبلیغ میکنند .برای اینکه یک تشکل کارگری غیرحزبی ،حقیقتا یک تشکل‌مستقل کارگری باشدوازمنافع کارگران دفاع کندباید جانبدارسیاستهای سازمانهای سیاسی‌پرولتری باشد .وظیفه کارگران آگاه بمنافع طبقاتی خود، نه فقط درتعاونیها بلکه بویژه درا تحادیه ها ، کمیته های کارخانه ،شوراها وکلیه تشکلهای غیر حزبی است که‌تلاش‌کنندا ین سازمانها را به جانبداری ازسیاستهای پرولتری سوق دهند . دراینجا منظوراین نیست که‌کارگران متشکل در این تشکلها بایدهمه کمونیست شوندویا اینکه این تشکلها ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم را بپذیرندویا فقط کارگران کمونیست را درصفوف خود متشکل سازند بلکه منظورجانبداری این تشکلها ازسیاستهای طبقاتی پرولتاریائی ، از سیاستهای حزب پرولتریست .لنین خاطرنشان میسازدکه :

"برای سوسیال دمکراتها ،تشکلهای کارگران هنگامی مستقل هستندکه آغشته بروحیه سوسیال دمکراتیک باشندونه فقط آغشته به "روحیه"بلکه همچنین ازنظرتاکتیکی وسیاسی با سوسیال دمکراسی مرتبط باشند."(۳)

واما بعد،علاوه برتشکل هائی که تاکنون ذکر شدمیتوان به یکرشته تشکل های دیگرنیز که‌از حیث دامنه وشمول توده ای متفاوت اند،اما بهرحال میتوان ازطریق آنها به امرتشکل وآگاهی کارگران مددرساندا شاره کرد .انواع مختلف صندوق های کمک متقابل وهمیاری که‌کارگران تشکیل میدهندوباز تاب همبستگی واتحادآنها است ودربرخی موارد حتی نظیرصندوقهای قرض‌الحسنه میتوانندرمقاطعی‌گرهگشای لحظه ای یکی ازمشکلات بیشمارکارگران باشند، ازاین نمونه اند .بایددراین تشکل ها مشارکت نمودوکارگران را با روحیه پرولتاریائی حول آن متشکل نمود .جوامع فرهنگی وورزشی کارگری و غیره نیز ازجمله تشکل هائی هستندکه هرچند دامنه شمول توده ای آنها محدودمیباشد،اما از آنجائیکه بویژه درشرایط اختناق وسرکوب میتوانندبه شکلی علنی ویاحتی قانونی تشکیل گردند،ابزارهائی برای متشکل نمودن وآگاه ساختن کارگران محسوب میشوند .کارگران آگاه بمنافع طبقاتی خودباید بکوشندبا ایجاد ویا تقویت باشگاههای ورزشی کارگری،انجمنهای مختلف هنری،وغیره فعالیتهای خودرا در درون این تشکلها پیش برندوازآنها بعنوان ابزاری برای تشکل وآگاهی کارگران استفاده کنند .

خلاصه کلام اینکه بایدازهروسیله وامکانی، ازهرتشکل غیرحزبی قانونی وغیرقانونی،مخفی وعلنی استفاده کردوکارگران را آگاه ومتشکل ساخت .برای سازمانما آنچه که‌دارای اهمیت جدی است،متشکل نمودن وآگاه ساختن کارگران وتبدیل مبارزه آنها به یک مبارزه حقیقتا طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی است .تنها کسانی میتوانندراین‌عقیده با ما سهیم باشندوحتی‌نقش واهمیت مبارزه اقتصادی وتشکل های غیرحزبی کارگران را بدرستی درک کنندکه‌اهمیت حزب طبقاتی پرولتاریا ومبارزه سیاسی این طبقه را فهمیده باشند .کسی که به ایده حزبیت باورندارد این حقیقت رانفی کرده است که‌تشکل سلاح پرولتاریا درمبارزه طبقاتی است .بدون این سلاح طبقه کارگرخلع سلاح است .

(پایان)

۱ـ یک اعتراض سوسیال دمکراتهای روس ـ لنین

۲ـ بیماری کودکی "چپ روی" درکمونیسم ـ لنین

۳ـ جنگجویان روشنفکرمآب‌علیه تسلط روشنفکران ـ لنین

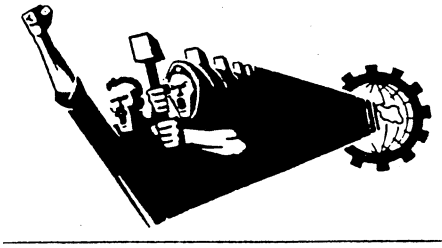

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

بمناسبت ۱۹ بهمن سالروز بنیانگذاری سازمان

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ! زنده باد سوسیالیسم !

کارگران وزحمتکشان ایران !

۱۹ بهمن سالروز بنیانگذاری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) فرارسیده است.

۱۹ بهمن برای عموم توده های مردم ایران ،برای کارگران وزحمتکشانی که تجسم آرمان ها واهداف شریف وانسانی خود را در ایدئولوژی وخط مشی سیاسی سازمانی یافته اند که طی دوران حیات نوزده ساله خود، پیگیرانه بخاطر دمکراسی وسوسیالیسم به پیکار آشتی ناپذیر خود علیه رژیم های ارتجاعی حاکم برایران ونظام ستمگرانه واستثمارگرانه سرمایه داری ادامه داده است، روزی فراموش ناشدنی است .

۱۹ بهمن نه تنها درتاریخچه مبارزات توده های زحمتکش مردم ایران بعنوان یک روزبزرگ وبرجسته ثبت شده است، بلکه در جنبش کمونیستی ایران بطوراخص نیزیک نقطه عطف ومرحله ای جدیدرا گشوده است. نه فقط ازآنجهت که پس ازچندین سال انفعال و بی عملی که درپی خیانتهای حزب توده ودیکتاتوری عنان گسیخته رژیم شاه برجنبش حاکم شده بود، گروهی ازانقلابیون مارکسیست ـ لنینیست با الهام ازسنن غنی مبارزاتی جنبش کمونیستی ایران ،باردیگر به عمل انقلابی روی آوردندوسنت های انقلابی کمونیستها رااحیاء نمودند، بلکه ازآن مهمتربا ین دلیل که اعلام گسست قطعی ازاپورتونیسمی بودکه حزب خیانتکار توده درایران مظهرمجسم آن محسوب میشدودرعرصه بین المللی خروشچفیسم پرچمدارآن شده بود. بنابراین بدون علت نبودکه درمدتی کوتاه برجسته ترین کمونیستها ازمیان کارگران وروشنفکران انقلابی به صفوف سازمان پیوستند. بدون علت نبودکه سازمان ما درمدتی کوتاه آنچنان در اعماق قلوب کارگران وزحمتکشان نفوذنمودکه درحین قیام به نیرومندترین سازمان مارکسیست ـ لنینیست درمیان طبقه کارگر ایران تبدیل گردید.

سازمان ما که مدافع منافع طبقه کارگربطوراخص ،وازموضع این طبقه مدافع منافع همه توده های زحمتکش ستمدیده واستثمارشده است ، نه فقط دردوران سکون واختناق رژیم شاه پیگیرانه بمبارزه خودبخاطردمکراسی وسوسیالیسم ادامه داد ودرقیام مسلحانه توده ای علیه این رژیم ظالم وستمکارنقش بس فعالی ایفانمود، بلکه پس ازسرنگونی رژیم سلطنتی شاه ،برغم کمبودها ونقاط ضعف خود، بزرگترین نقش را درسازماندهی ورهبری مبارزات کارگران وزحمتکشان ،اشاعه وگسترش مارکسیسم ـ لنینیسم ،ودفاع ازدست آوردهای انقلاب ایفانمود.

دراینجا بایدبه حق تاکیدنمودکه درست بخاطراین نقش سازمان درسازماندهی مبارزات کارگران وزحمتکشان وقدرت و نفوذ توده ای آن بودکه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تامدتی پس ازقیام جرات نکردکه یورش همه جانبه ای را به دست آوردهای انقلابی توده ها سازمان دهد. تازه پس ازانشعاب سال ۵۹ بودکه رژیم تعرض وسیع وگسترده خودرا به دست آوردهای انقلابی توده ها ، سازمان داد. انشعاب سال ۳۵۹ که درپی خیانت وارتداد جناح "اکثریت" درسازمان ما بوقوع پیوست لطمه ای سنگین به سازمان و جنبش طبقه کارگرایران واردآورد. "اکثریت" به ورطه اپورتونیسم وارتدادگامنها دوراه وروش حزب خیانت پیشه توده را درپیش گرفت و این "اقلیت" بودکه برغم این لطمه سنگین، بااتخاذ یک خط مشی انقلابی، سنت انقلابی سازمان راپاس داشت وبه مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی ونظام سرمایه داری حاکم برایران ادامه داد. طی چندسالی که ازاین انشعاب گذشته است صدها تن از بهترین وارزشمندترین فرزندان طبقه کارگرایران که درصفوف سازمان ما ادامه دهنده آرمانهای والای کارگران بوده اند، جان خودرا ازدست داده اندوهزاران تن به زندان افتاده اند، اما تمام این سرکوبها وددمنشی های پاسداران نظام سرمایه داری نتوانسته وهرگز نخواهد توانست ما را ازادامه راهمان که همانا راه رهائی کارگران وزحمتکشان است بازدارد.

اعتقاد به مارکسیسم ـ لنینیسم ،اعتقاد به رسالت واهداف طبقاتی وتاریخی پرولتاریا ،تحت هرشرایطی نیرومندترین محرک و انگیزه رفقای سازمان ما به مبارزه بوده وخواهدبود. رفقای ما حتی درزیرشدیدترین شکنجه ها ودرپای چوبه دارروحیه آتش به جهانی اندیشیده اندکه دیگردرآن طبقات ستمگروستمدیده وجودنداشته باشد، استثمارانسان ازانسان برافتاده باشدوتمام بشریت دررفاه و خوشبختی زندگی کنند.

لذا باید گفت که برغم لطماتی که ارتجاع برپیکر تشکیلات ما وارد آورده است وبرغم اشتباهاتی که خود ما در این دوران مرتکب شده ایم، سازمان ما افتخار میکند که حتی برای یک لحظه از آرمانهای انقلابی طبقه کارگر عدول نکرده وهمچنان پرچم مارکسیسم ـ لنینیسم را بر دوش میکشد. سازمان ما افتخار میکند که درست امروز بیش از همیشه، درشرایطی به اعتقادات کمونیستی خود پایبند است ومارکسیسم ـ لنینیسم را یگانه ایدئولوژی برحق وانقلابی وعلمی طبقه کارگر می شناسد که با بروز بحران در اردوگاه سوسیالیسم موج ارتداد و پشت کردن به طبقه کارگر همه جا را فرا گرفته است. هرچند که این موج پایدار نیست، اما باید به آن اعتراف نمود. خطرات آن را جدی گرفت، به ریشه یابی اش پرداخت وازآن برای آینده درس گرفت. واقعیتی که ما امروز با آن روبروهستیم، بحران ژرفی است که تمام اردوگاه سوسیالیسم را درهم پیچیده است. تقریبا اکثریت این کشورها با یک موج اعتراضی توده ای وبحران سیاسی روبروهستند. برخی هم اکنون به سرمایه داری بازگشته ومارکسیسم ـ لنینیسم را نیز صریح وبی پرده کنار گذاشته اند. برخی دیگر با اعمال یکرشته رفرمهای اقتصادی وسیاسی بورژوائی، مارکسیسم ـ لنینیسم را نیز مستقیم وغیرمستقیم زیر علامت سئوال برده اند.

در اروپای شرقی، احزاب کمونیستی که باانحرافات دیرینه خوددرعرصه های ایدئولوژیک وسیاسی، مسبب اصلی این بحران بودند، از ریکه قدرت بزیرکشیده شده اند. برخی از این احزاب هم اکنون استحاله کامل خودرا بفرجام رسانده وانحرافات سوسیال دمکراتیک گذشته آنها به یک ترند یا خط مستقل سوسیال دمکرات تبدیل شده است. دربرخی دیگر نیز روند استحاله ویا تجزیه با سرعت پیش میرود. درتمام این کشورها نقش رهبری کننده طبقه کارگر حتی ازقوانین اساسی حذف شده وکابینه هائی تشکیل شده است که اکثریت آن در دست نمایندگان بورژوازی است. دمکراسی پرولتری درهمان حدنا چیزی هم که تا این اواخر باقی مانده بود برافتاده وپارلمانتاریسم ودمکراسی بورژوائی جای آنرا گرفته است. حق مالکیت خصوصی بروسائل تولید، وآزادی مبادله یا هم اکنون رسما پذیرفته شده ویا با اجرای رفرمهای اقتصادی وحقوقی درتدارک انجام آن هستند.

در اتحاد جماهیر شوروی نیز که با یک بحران روبروست، روند انحطاط تا بدانجا پیش رفته که دربرخی از جمهوریها، موج ناسیونالیسم کورهمه جا را فرا گرفته وبورژوازی درراس جنبش های ناسیونالیستی خواستار استقلال شده است. درداخل حزب کمونیست ودستگاه دولتی نیز کشمکش میان جناحهائی که مخالف سیاستهای گورباچف هستند، جناح طرفداران گورباچف ونیز جناحی که هم اکنون مارکسیسم ـ لنینیسم را صریحا نفی میکند، وازسوسیال دمکراسی دفاع میکند، درجریان است. دربا قیمانده کشورهای سوسیالیستی نیز که هنوز با بحران با بعاد بحران کشورهای دیگر روبرو نیستند، مگر درموارد استثنائی، چشم انداز بهتری وجودندارد، چرا که عوامل زمینه ساز این بحران هم اکنون درآنها نیز موجود است وبمحض اینکه شرایط مساعد یافت، بروز خواهد کرد.

این بحران وازهم گسیختگی ازکجا ناشی شده است؟ بورژوازی جهانی که ازنظام بردگی مبتنی برکار مزدوری دفاع میکند، برای اینکه روحیه طبقه کارگر را بکلی تخریب کند واین طبقه را خلع سلاح نماید، درتلاش است که علت بحران را درخود سوسیالیسم ومارکسیسم ـ لنینیسم معرفی کند. بورژوازی تمام ابزارهای تبلیغاتی خودرا بخدمت گرفته وفریادبرمیاورد که سوسیالیسم یک رویاوتوهم بود ومارکسیسم لنینیسم با شکست روبروشده است. عوامل خودفروش ومزدوربورژوازی نظیرسوسیال دمکراتها وار کمونیستها علت بحران را درلنینیسم وجوهرانقلابی مارکسیسم معرفی میکنند، شکست لنینیسم را جشن میگیرندوهمگان را بسوی "سوسیال دمکراتیسم تدریج گرا" فرا میخوانند. "چپ" نماهائی که برای میراداشتن خودازلنینیسم برخودنام "مارکسیسم انقلابی" نهاده اند، اما بجزیک مشت سوسیال ـ دمکرات خجول چیزدیگری نیستند، چهره واقعی خودرا عریان کرده وشرمگینانه همان استدلال سوسیال دمکراتها را تکرار میکنند، وازاینکه "اروپای شرقی" به مسیر "بازار" و" پارلمانتاریسم" روی آورده است ابرازشادمانی میکنند. جناح راست درجنبش کمونیستی که سرکردگی آنرا گورباچف برعهده گرفته است، علت بحران را "الگوی استالینی سوسیالیسم" وراه مقابله با "دفرماسیون بوروکراتیک" و "بازگشت به لنینیسم" را "انقلابی" درانقلاب معرفی میکندکه رفرمهای اقتصادی وسیاسی که هم اکنون نتایج فاجعه بارخودرا درشوروی واروپای شرقی آشکار ساخته اند، جوهرآنرا تشکیل میدهند. اما تمام این استدلالها پوچ وبی اساس است وتنها بدردتبلیغات بورژوازی وتوجیه راست رویهای اپورتونیستی میخورد. این برای اولین بار نیست که بورژوازی وعوامل رنگارنگ آن ندای شکست سوسیالیسم وبی اعتباری مارکسیسم ـ لنینیسم را سرمیدهند. درگذشته نیز مکرربورژوازی درموردجاودانگی نظام استثمارگرانه سرمایه داری وخیالی بودن سوسیالیسم وکمونیسم سخن گفته است، درآینده نیز چنین خواهدبود. اما جبرتاریخ نیرومندتر ازهرگونه تبلیغاتی است. این جبرتاریخ است که نظام ستمگرانه واستثمارگرانه سرمایه داری جای خودرا به نظام کمونیستی یعنی نظام بدون طبقات وبدون استثمار وستم بدهد، همان جبری که نظام سرمایه داری را به جای نظام فئودالی برتخت نشاند. بهمان اندازه که برده داران جهان باستان وفئودالهای قرون وسطا توانستند در برابراین جبرتاریخ ایستادگی کنند واز موجودیت نظامهای برده داری وفئودالی دفاع کنند، سرمایه داران امروزنیز بهمان اندازه در حفظ نظام مبتنی برکار مزدوری موفق خواهندبود. شکست ناپذیری مارکسیسم ـ لنینیسم هم درست درهمین است که برپایه یک رشته اصول علمی مبتنی است ونه برپایه ایده های آرمانگرایانه تخیلی. شکست ناپذیری مارکسیسم ـ لنینیسم دراین است که به شکلی علمی ضرورت واجتناب ناپذیری گذار ازسرمایه داری به کمونیسم را نشان میدهد. سرّ جامعه سرمایه داری را بوسیله ارزش اضافی برملامیسازد وراه صحیح پایان بخشیدن به تمام مصائب نظام سرمایه داری را به طبقه کارگر نشان میدهد. اهمیت واعتبار لنینیسم نیز دقیقا درتکیه به این بنیانهای علمی مارکسیسم وبسط خلاقانه آن درعصر کنونی وحفاظت ازجوهرانقلابی مارکسیسم دربرابر دستبردهای اپورتونیستی سوسیال دمکراتیک است. پس بدون علت نیست که بورژوازی وعوامل مزدور آن اینهمه با لنینیسم دشمنی نشان میدهند.

اپورتونیستهای رنگارنگ، سوسیال دمکراتها، اروکمونیستها وغیره، مارکسیسمی را که ازجوهرانقلابی اش تهی شده با شدوبرای بورژوازی قابل قبول باشد، می پذیرند وحتی خودرا پیروان واقعی مارکسیسم میدانند، اما لنینیسم را که تبلورجوهرانقلابی مارکسیسم است با کینه ونفرت ردمیکنند. اما مارکسیسم ـ لنینیسم ازیکدیگر تفکیک ناپذیرند وتوام با هم سلاح برنده ایدئولوژیک طبقه کارگر را

درمبارزه علیه بورژوازی ونظام سرمایه داری تشکیل میدهند.

اگرزمانی حتی علم فرمایشی بورژوازی توانست نفی حرکت، جهش وتکامل را اثبات کند، اگرزمانی بورژوازی توانست فرمان توقف تاریخ را صادرنماید واگراین توفیق نصیب اش شدکه تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری را حل کندومبارزه طبقاتی را فرونشاند، آنگاه میتواندامیدوارباشدکه مارکسیسم ـ لنینیسم اعتبارخودرا ازدست داده است. امااین امیدواری یک خیال باطل است و مارکسیسم ـ لنینیسم شکست ناپذیرست. حال بگذاربورژوازی وعوامل آن به این دلخوش باشندکه علت بحران کنونی درخودمارکسیسم ـ لنینیسم، درسوسیالیسم وکمونیسم است وهرلحظه دربوق های تبلیغاتی خوداز "شکست بزرگ" سخن بگویند.

اما علت واقعی بحران کنونی چیست؟ علت این بحران را بایددرانحراف ازمارکسیسم ـ لنینیسم، تجدیدنظردرآن، وتحریف خود سوسیالیسم درکشورهای اردوگاه سوسیالیسم، جستجوکردکه بویژه ازدوران خروشچف با تجدیدنظردریکرشته اصول مارکسیسم ـ لنینیسم و موازین سوسیالیسم آغازگردید. چه تحریفی میتوانست بزرگتروبالاترازاین باشد. هنگامیکه خروشچف دوران دیکتاتوری پرولتاریا را در شوروی مختومه اعلام کردوبدینطریق برتداوم مبارزه طبقاتی خط بطلان کشیدوزمینه را برای رشدوتقویت جریانات غیر پرولتری هموار نمود. چه تحریفی میتوانست بالاتراز انکاراین حقیقت باشدکه دولت دیکتاتوری پرولتاریاست که بایدبتدریج محوشودونه دولت عموم خلق. چه تحریفی میتوانست بالاتراز این وجودداشته باشدکه میتوان سوسیالیسم وبازاررا با یکدیگر آشتی داد واقتصادکالائی ـ پولی را تقویت نمود. چه تحریفی میتوانست بالاتراز این وجودداشته باشدکه عصرامپریالیسم را مختومه اعلام کردوپیروزی بر امپریالیسم را در رقابت اقتصادی وپیروزی پرولتاریا را بربورژوازی ازطریق رقابت پارلمانی نویدداد؟ تجدیدنظرخروشچفی درمارکسیسم ـ لنینیسم و تحریفات آن درسوسیالیسم، سرآغازمرحله ای بوددرتحریف دیکتاتوری پرولتاریا، نقض روزافزون دمکراسی سوسیالیستی، نقض موازین اقتصاد سوسیالیستی ونقض روزافزون انترناسیونالیسم پرولتری درکشورهای اردوگاه سوسیالیسم و توام با آن تقویت نقش وموقعیت اقشاروطبقات غیرپرولتری ورشدوگسترش مناسبات سرمایه داری. درعین حال ابداعات ریویزیونیستی خروشچفی که موعظه گر گذار مسالمت آمیزبه سوسیالیسم ازطریق پارلمانهای بورژوائی درکشورهای سرمایه داری پیشرفته وراه رشدغیرسرمایه داری درکشورهای عقب مانده بود، راه را برتسلط اپورتونیسم دراحزاب این کشورها هموارنمود. ناگفته نماندکه همه این تحریفات نیزبنام مبارزه با "استالینیسم" واحیاء موازین لنینی صورت گرفت. ماحصل ونتیجه این تحریفات طی متجاوزاز ۳۰ سال رشد تضادهای لاینحل در عرصه های اقتصادی، اجتماعی وسیاسی و بالنتیجه پیدایش بحران کنونی درخوداردوگاه سوسیالیسم، بهمراه رشد و تقویت مناسبات سرمایه داری، اقشار و طبقات غیرپرولتری و تبدیل شدن انحرافات سوسیال دمکراتیک در برخی احزاب به یک جریان کامل شده، وتبدیل شدن مهمترین احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری به سوسیال دمکرات سنتی و یا اروکمونیسم بودکه این یک نیزشکلی ویژه از سوسیال دمکراسی در اوضاع و شرایط کنونی جهان است.

اما تراژدی هنوز خاتمه نیافته که با یک کمدی همراه میگردد. همانگونه که خروشچفیسم با تحریفات سوسیال ـ دمکراتیک به مقابله با "استالینیسم" و نجات لنینیسم برخاست، سی سال بعد گورباچفیسم نیز که خود زائیده و محصول رشد تضادهای موجود و بیانگر مرحله ای تکامل یافته تر ازرشد انحرافات محسوب میگردد، به مقابله با "دفرماسیون بوروکراتیک سوسیالیسم" و "الگوی استالینی سوسیالیسم" با همان ادعای بازگشت "به اصول لنینیسم" و "اصول کمونیسم" برخاسته است.

دراینکه استالین برغم پای بندی اش به مارکسیسم ـ لنینیسم، مرتکب یکرشته اشتباهات گردیدکه نمیتواند مورد تائید قرار بگیرد، تردیدی نیست. درمورد خروشچف دیدیم که چگونه اوبه مقابله بااین اشتباهات وانحرافات برخاست. اکنون باید دید که گورباچف با چه هدفی وچگونه به مقابله با "دفرماسیون بوروکراتیک سوسیالیسم" برخاسته است. او راه حل خودرا بصورت "انقلابی" در انقلاب ارائه داده است. منتها "انقلابی" که جوهر آن را یکرشته رفرمهای اقتصادی و سیاسی تشکیل میدهد که دامنه وابعاد آنها بسی فراتر از آنچیزی است که خروشچف به ارمغان آورد. گورباچف مدعیست که ازطریق رفرمهای سیاسی او دمکراسی سوسیالیستی احیاء خواهد شد. اما تجربه همین مدت کوتاه و تا آن حدودی که این رفرمها در شوروی و برخی کشورهای دیگر بمرحله اجرادرآمده اند، نشان داده است که بجای دمکراسی سوسیالیستی، لیبرالیسم بورژوائی تقویت شده است.

دمکراسی سوسیالیستی درجائی و زمانی میتواند تام وتمام استقرار یابدکه دولت عبارت باشد ازپرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده باشد ونه دولت عموم خلق. در آنجائیکه دیکتاتوری پرولتاریا برای تجدید سازماندهی جامعه برقرار شده باشد. اما گورباچف عزم جزم کرده است که بدون استقرار تام وتمام دیکتاتوری پرولتاریا، دمکراسی سوسیالیستی را بمعنای واقعی کلمه احیاء کند!

او مدعی است که رفرم سیاسی او دمکراسی شورائی را تقویت کرده است، اما در حقیقت امر آنچه که بوقوع پیوسته، بیش از پیش تبدیل شدن اعضاء شوراها به پارلمان نشین و در رأس امور قرار گرفتن گروهی سیاستمدار حرفه ای با موقعیت ممتاز است.

دمکراسی شورائی نه فقط با انتخابی بودن کامل بلکه با قابل تعویض بودن همه صاحبان مشاغل و مقامات بدون استثناء و در هرزمان، مشخص میگرددا ما رفرم سیاسی گورباچف روشی را در انتخابات اخیر متداول ساخت که در واقع همان شیوه انتخابات در جمهوری های پارلمانی است که امکان فراخوانی نمایندگان را بکلی منتفی میسازد.

دمکراسی شورائی مستلزم رساندن حقوق همه صاحبان مشاغل و مناصب دولتی به سطح دستمزد یک کارگرماهر است اما گورباچف کلامی هم دراین باره نمی گوید. نتیجه اینکه بجای تقویت دمکراسی شورائی آنچه که حاصل آمده است تضعیف دمکراسی شورائی و تقویت لیبرالیسم است.

گورباچف همچنین مدعیست که رفرم اقتصادی او بطورواقعی مالکیت اجتماعی بروسائل تولید را برقرارخواهدکرد. اما چگونه؟

مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که برقراری مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید با الغاء مالکیت خصوصی، برقراری تولید و توزیع سازمان یافته، آگاهانه و برنامه ریزی شده و بالنتیجه الغاء مناسبات کالائی - پولی میسر است. اما گورباچف از آن چیزی هم که وجود دارد یک گام عقب تر میگذارد و خواستار محدود نمودن دامنه عمل اقتصاد برنامه ریزی شده و متمرکز، سپردن ابتکار عمل بیشتر به مدیران خود مختاری که از حق مبادله آزاد نیز برخوردارند، ایجاد شرکتهای سهامی و تعاونی هائی که از استقلال عمل کامل برخوردارند، واگذاری زمین های اشتراکی شده به دهقانان منفردی که از حق فروش آزادانه محصول بهره مندانند، بازشدن دروازه های جامعه بروی سرمایه های انحصارات بین المللی و قدم گذاشتن درمسیری که مجارستان و لهستان سالها پیش در آن گام نهادند و اکنون به پایان خط رسیده اند، شده است. دریک کلام او میخواهد از طریق بسط و گسترش مناسبات کالائی-پولی " مالکیت اجتماعی" بمعنای "واقعی" کلمه را مستقر سازد و هرگونه از خودبیگانگی را براندازد!

گورباچف در این بازگشت ادعائی خودبه "اصول لنینیسم" تابدانجا پیش میرود که انترناسیونالیسم پرولتری را یکسره کنار میگذارد و با توسل به تز ریویزیونیستی و سوسیال دمکراتیک برتری و تقدم ارزشها و منافع عموم بشری بر ارزشها و منافع طبقاتی پرولتاریا، راه بندوبست و سازش با امپریالیسم و تسلیم طلبی را درپیش میگیرد.

این ابداعات ریویزیونیستی گورباچف که بمراتب تکامل یافته تر و خطرناک تر از ریویزیونیسم خروشچفی هستند، هیچ وجه تشابهی نه با مارکسیسم دارند و نه با لنینیسم بلکه بیش از هر چیز به سوسیال دمکراسی شبیه اند. نتایج فاجعه بار این نظریات و سیاستها نیز هم اکنون خودرا در تشدید بحران آشکار ساخته است. از آنچه که گفته شد رابطه بحران کنونی با انحراف از مارکسیسم - لنینیسم و تحریف سوسیالیسم آشکار میگردد. پس بر خلاف ادعای بورژوازی ونوکران سوسیال دمکراتیک آن، ریشه وعلت این بحران نه در خود مارکسیسم-لنینیسم، نه در سوسیالیسم و کمونیسم بلکه در عدول و تحریف آنها نهفته است.

روشن است که پرولتاریای جهانی لطمه سنگینی از این بابت متحمل شده است، اما بدون تردید تجربیات عظیمی نیز از تمام این دوران آموخته است. این تجربیات را در نبردهای طبقاتی آینده بکارخواهد گرفت، و انقلاب اجتماعی را بفرجام پیروزمندش خواهد رساند.

درسی که ما باید از این تحولات بیاموزیم این است که هرگونه انحراف از مارکسیسم-لنینیسم، تحریف دیکتاتوری پرولتاریا و نقض دمکراسی سوسیالیستی، نقض و تحریف موازین اقتصاد سوسیالیستی میتواند به نتایج فاجعه بار بیانجامد. لذا باید پیگیرانه تر و مصممانه تر از گذشته علیه تمام اشکال اپورتونیسم و هرگونه انحراف از مارکسیسم-لنینیسم مبارزه کنیم و قاطعانه از خلوص انقلابی مارکسیسم-لنینیسم دفاع نمائیم.

سازمان ما از همان نخستین روز پیدایش خود، هویت اش را با مارکسیسم - لنینیسم اعلام نمود و علیه هرگونه اپورتونیسم و رویزیونیسم اعلان جنگ داد. از آن روز تاکنون برغم سست عنصری کسانی که درنیمه راه متوقف ماندند، سازمان ما همچنان محکم و استوار پرچم ظفرنمون مارکسیسم - لنینیسم را بردوش کشیده و علیه تمام جریانات اپورتونیست وریویزیونیست سرسختانه مبارزه کرده است.

اکنون نیز ما بار دیگر در آستانه نوزدهمین سالگرد بنیانگذاری سازمان ضمن مرزبندی صریح وروشن با تمام اشکال اپورتونیسم و ریویزیونیسم از جمله سوسیال دمکراسی، اوروکمونیسم، وتحریفات ریویزیونیستی خروشچفی وگورباچفی پایبندی محکم خودرا به اصول مارکسیسم - لنینیسم اعلام میداریم وآن را یگانه ایدئولوژی برحق وانقلابی طبقه کارگرمی شناسیم.

ما اعلام میکنیم که راه نجات بشریت ستمدیده واستثمارشده در واژگونی نظام سرمایه داری وبنای یک جامعه نوین کمونیستی تهی از هرگونه ستم واستثمار است. جامعه سرمایه داری جز بربریت، توحش، استثمار، ستم، بی حقوقی، فقروبدترین مصائب اجتماعی، ثمری نداشته ونخواهد داشت.

ما اعلام میکنیم که با اعتقادی محکم واستوار به مارکسیسم - لنینیسم، سوسیالیسم وکمونیسم، راه پرافتخار حماسه آفرینان سیاهکل وهزاران فدائی را که قهرمانانه از منافع وآرمانهای طبقه کارگر دفاع نمودند دوجان باختند، ادامه میدهیم.

ما طبقه کارگر قهرمان ایران را زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وبرانداختن نظام سرمایه داری فرا میخوانیم.

بگذار بورژوازی وپادوان رنگارنگ آن به پیروزیهای لحظه ای خوددل خوش کنند. پیروزی نهائی از آن طبقه کارگر است.

برافراشته باد پرچم مارکسیسم - لنینیسم
زنده باد سوسیالیسم
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
بهمن ماه ۱۳۶۸

زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

کار

از میان نشریات

☆ وقتی که یک مُرتد کهنه کاردهان باز میکند

اخیراجناب آقای فرخ نگهدار، دبیراول سازمان "اکثریت" مصاحبه ای انجام داده است که متن آن درهفتا دویکمین شماره ارگان کمیته مرکزی این سازمان، منتشره در دیماه ۶۸ بچاپ رسیده است. دراین مصاحبه آقای نگهدار پیرامون مسائل مختلفی اظهارنظرنموده است که علیرغم تنوع موضوعات، مضمون مصاحبه رامیتوان بدوعرصه تشکیلاتی وسیاسی منقسم کرد. ما واردبحث اظهارنظرهای آقای نگهدار درباره مسائل تشکیلاتی نمیشویم و آنرا به خودسازمان "اکثریت" واگذارمیکنیم. اما محوردیگراظهارات ایشان، پیرامون تحولات سیاسی جامعه، ارزیابی های "اکثریت" ازاین تحولات، نتایج حاصله وبالاخره تاکتیکهائی که بدنبال آن اتخاذمیگرددودورمیزندکه مانیزروی همین قسمت ازمصاحبه که درعین حال سرشار از نظریات کوته بینانه وتبلیغ سازش طبقاتی است، مکث مینمائیم. آقای نگهدار دراین مصاحبه باردیگرنشان داده است که دررهبری یک جریان سراپا اپورتونیست، کماکان جایگاه منحصربفردی داردویک سروگردن ازتمامی نوکران بورژوازی بلندتراست. فشرده اظهارات ایشان درباره تحولات سیاسی پس ازمرگ خمینی، نتایج وتاکتیکهای مربوطه چنین است. رژیم جمهوری اسلامی ماندنی است. نمیتوان و نبایستی برای سرنگونی آن مبارزه کرد. مسئله مهم، دمکراسی است وبرای تامین آن بایستی "انتخابات آزاد" را به رژیم تحمیل کردوآن را به عقب نشینی وادارنمود. بهتراست اظهارات جناب آقای دبیراول راازنزدیک مورد مطالعه قراردهیم.

مصاحبه کننده چنین سئوال میکندکه "نشریه کاردرماههای پس ازمرگ خمینی تا همین اواخر براساس تحلیل های دستگاه رهبری سازمان درچندین مقاله تحولات اوضاع سیاسی کشوررا مفصلا موردبحث قراردادهاست. اکنون که مدتی ازآن دوره تحول گذشته است درباره این تحلیلها چه قضاوتی دارید؟" وآقای نگهدار پس ازآنکه مقدارزیادی ازتحلیلهای "اکثریت" تعریف و تمجیدمیکندواین نکات راکه پس ازمرگ خمینی "رفسنجانی مواضع خودرا تقویت میکند" واز طریق "تمرکزقدرت" درپی "تغییرات ساختاری" و "اصلاحات دررژیم ولایت فقیه" برمیآید، در زمره "نقاط قوت" تحلیلهای "اکثریت" قرار میدهد، چنین پاسخ میگوید: "نمیتوان ونبایدگفت همه چیزمطابق پیش بینی ها بوده است ... بجزمسائل کم اهمیت تر، تحلیلهای ما در دو موردمهم بنظرمن با آنچه اتفاق افتادزوایای معینی داشته است. اول اینکه ارزیابی ما ... رویهمرفته این بودکه رژیم درمرحله انتقال قدرت ازخمینی به جانشینانش با دشواریها، تکانها و تلاطمات بیشتری درگیرخواهدشد. دیگراینکه بنظرمن تحت تاثیرمطبوعات غرب تصوراین نبودکه خامنه ای وجریان رسالت دروضعی باشند که قدرت عملابالمناصفه میان ائتلاف آنها با جناح رفسنجانی تقسیم شود..." (کار- شماره ۷۱ تاکیدازماست)

تااینجا ذهنیت دستگاه رهبری "اکثریت" درمقطع زمانی مرگ خمینی روشن میگردد. تصورآقایان براین بوده است که با مرگ خمینی سریعا همه چیز خاتمه مییابد. آقایان اکثریتی (وامثال اینها) بخاطرمحدودیت دیدشان که از یکسوتمام مسائل را درخمینی خلاصه میکردند واز سوی دیگرتمامی آرزوهایشان به همان تحولات دربالامنحصرمیشد، لاجرم چنین انتظارداشتندکه با مرگ "ولی فقیه" دیگرهیچ زمینه ای برای ادامه حکومت جمهوری اسلامی باقی نمیماند. قدرت در دست رفسنجانی متمرکزمیشود، اصلاحات دررژیم ولایت فقیه صورت میگیردوهمه چیزبه خیروخوشی تمام میشود. اما درعمل چنین نشد. خواست وانتظار "اکثریت" یعنی جمهوری اسلامی منهای خمینی توام با برخی "اصلاحات دررژیم ولایت فقیه" حاصل نگشت. معلوم شدکه "جریان رسالت" هنوزیک جریان قدرتمندوبانفوذی است. خصوصا آنکه حمایت جانشین خمینی یعنی خامنه ای راهم باخوددارد تا آنجاکه "قدرت عملا بالمناصفه میان آنها وجناح رفسنجانی تقسیم میشود". خوب اینها درهرحال "زوایای" تحلیل آقایان است با آنچه که اتفاق افتاده است. اکنون باید دیدکه این زوایا چگونه میخواهد پر شود. بعبارت دیگرمسئله صرفا در "قضاوت" آقای نگهدار واعتراف به ذهنیت ها خلاصه نمیشود. باید دیدکه تحلیل ایشان چیست؟ وچه نتایجی از آن گرفته میشود. جناب نگهدار درپاسخ به این سئوال که "شما مهمترین نتیجه گیریها ازتحلیل اوضاع سیاسی کشوررا چگونه فرمولبندی میکنید؟ این نتایج را چنین فرمولبندی میکند" ما با ... رژیمی استبدادی که آزادی وهرنیروی سیاسی را به خشن ترین شکل ممکن سرکوب میکندمواجه هستیم. نیروهای آزادیخواه حتی اگرنیروی خود را یک کاسه کنند، هنوزدرحدی قدرت نگرفته اند که درحال حاضربتوانندخواست اساسی خود یعنی استقراریک رژیم دمکراتیک بجای رژیم موجودرا عملی کنند. مهمترین نتیجه گیری ازاین تحلیل آن است که نیروهای جنبش دمکراتیک ایران بایدخواست اساسی خودیعنی استقراریک رژیم دمکراتیک بجای رژیم موجودرا فقط بمثابه شعاری استراتژیک که میبایدشرایط تحقق آن فراهم شوددرنظربگیرند..." (همان منبع- تاکید ازماست)

این استدلالهای جبونانه که سراپای آن به منافع بورژوازی آغشته است، عمق فسادا پورتونیستی دبیراول سازمان "اکثریت" را به نمایش میگذارد. آقای نگهدارازاینکه تحولات سیاسی بروفق تمایلات ایشان صورت نگرفته است. قدرت بقدر کافی متمرکزنشده است، مواضع رفسنجانی بقدر کافی تقویت نشده است ودریک کلام ازتحولات در بالا، چیزی به "اکثریت" نمادیده است، به آنچنان یاسی دچارشده است که هرگونه تحولی راکه ناظر برسرنگونی جمهوری اسلامی باشدغیرممکن میشمارد ودیگرحاضرنیست که مسئله سرنگونی را حتی درحرف هم بپذیرد. نگهدار با ذکراین نکته که ما با یک رژیم استبدادی که نیروهای سیاسی را با خشونت سرکوب میکندروبروهستیم - توگوئی سرکوب وخشونت رژیم امرتازه ای است وجمهوری اسلامی ازبدوبه قدرت رسیدنش چنین نمیکرده است؟! - اینطورنتیجه میگیردحتی چنانچه همه "نیروهای آزادیخواه" نیروهای خودرا یک کاسه کنندبازهم قادربه سرنگونی جمهوری اسلامی واستقراریک رژیم دمکراتیک نیستند. لذا به نیروهای سیاسی چنین اندرزمیدهدکه استقرار یک حکومت دمکراتیک را ازبرنامه فوری خود حذف کنندوآن رافقط بمثابه یک شعاراستراتژیک درنظربگیرند! آقای نگهدارکه قریب به یک دهه پرچم سازش با بورژوازی، تسلیم وخیانت را بر دوش کشیده است واینک بار دیگردرتدارک اتحادبا بورژوازی برضدطبقه کارگربرآمده است هم اکنون اوج نوینی ازفسادا پورتونیستی، جبن وخیانت پیشگی خویش را به نمایش میگذارد. وی درکمال وقاحت، علاوه برآنکه جمهوری اسلامی را یک رژیم پایدارو باثبات قلمدادمیکند، توده های مردم را به امتناع ازمبارزه علیه آن فرامیخواندوبه تبلیغ این ایده شکست طلبانه مشغول است که درحال حاضر "شرایط" سرنگونی جمهوری اسلامی موجودنیست وخلاصه بدورازهر گونه "چپ روی" بایستی منتظرماندتا چنین شرایطی ازراه برسد. بیهوده نیستکه جناب نگهدارا اینطورا ظهارنظرمیکندکه "ازحدودسال ۶۴ (یعنی زمانی که اکثریت تماما ازدرگاه جمهوری اسلامی رانده میشود) تا دوسه سال بعد یک روحیه چپ روی درتمام زمینه های سیاسی، سازمانی ونظری" درسازمان "اکثریت" تقویت شده است. چراکه سازمان اکثریت دراین مقطع "مشی اتحاد- انتقاد" (بخوان اتحادوهمکاری) را جایگزین "مشی سرنگونی" نموده است. (همان منبع- تاکیدوپرانتزازماست)

همه میدانندکه "اکثریت زمانی به طرح شعارسرنگونی روی آوردکه راست ترین سیاستها وتاکتیکها، یعنی اتحادبا جمهوری جهل وسرکوب وهمدستی با جلادان خلق، عواقب جنایتبار و بسیارمخرب خودرا ببارآورده بودتا آنجاکه این

◄

عواقب، حتی سازمان "اکثریت" را نیز بی نصیب نگذاشت. مهمتر آنکه جمهوری اسلامی پس از آنکه از نوکران بی جیره و مواجب خود در جهت اهداف ارتجاعی و سرکوبگرانه اش بقدر کافی بهره جست و این مجیزگویان را از درگاه خویش راند، تازه آن زمان "اکثریت" حرف سرنگونی را بمیان کشید. با اینهمه جناب نگهدار بر این اعتقاد است که در همین حد هم سازمان "اکثریت" نمیبایست دچار "چپ روی" میشده است و اکنون که به این اشتباه عظیم سازمان "اکثریت" پی برده است، همه تلاش خود را صرف جاروب نمودن "روحیه چپ روی" از سازمان "اکثریت" و رجعت به همان مشی قبلی یعنی "مشی اتحاد - انتقاد"! نموده است. چنین است که بدنبال این اظهارات سراپا بزدلانه و اندرزهای بورژوا پسندانه در باب فراموش ساختن سرنگونی رژیم، در عوض به صدور رهنمود برای نیروهای سیاسی نیز مبادرت نموده و یگانه "سیاست واقع بینانه و موثر" را اینگونه ترسیم میکند. "در عوض تحقق شعارهای تاکتیکی ... را ... در دستور قرار دهند. در وضع فعلی با اتکاء به اتحاد همه نیروهای دمکراتیک و جلب وسیع ترین حمایت ها در عرصه بین المللی میتوان و باید برای به عقب نشینی واداشتن رژیم در موارد مشخص فشارهای لازم را اعمال کرد و خواستهای معین را بدست آورد... در این زمینه که مناسبترین شعارها و مطالبات تاکتیکی در زمینه های مختلف در مرحله کنونی کدامند تا حدی ... توضیح داده شده. در اینجا فقط به یک نمونه مهم اشاره میکنم. میتوان و باید شعار "انتخابات آزاد" را به یک اهرم بسیار نیرومند برای به عقب نشینی واداشتن رژیم تبدیل کرد" (همان)

پس جای هیچگونه نگرانی نیست. آقای نگهدار، اگر جمهوری اسلامی را از زیر ضرب خارج میکند، اگر مبارزه برای سرنگونی رژیم را چپ روی میخواند و اگر برقراری یک حکومت دمکراتیک را غیرممکن میشمارد، "در عوض" این وعده را میدهد که جمهوری اسلامی در مقابل شعار "انتخابات آزاد" "به عقب بنشیند! واضح است که این قضاوتها با حقیقت عینی نه تنها انطباق ندارد، بلکه بطور فاحشی با آن در تضاد است. پس از ۱۱ سال حاکمیت سیاهترین و لجام گسیخته ترین سرکوب و اختناق در ایران، پس از آنکه جمهوری اسلامی ماهیت ضد دمکراتیک و بغایت ارتجاعی خود را در کلیه عرصه ها به نمایش گذاشته است، پس از آنکه این حقیقت مکررا با ثبات رسیده است که موجودیت نظام جمهوری اسلامی با هرگونه آزادی سیاسی از بیخ و بن در تضاد است تا آنجاکه جمهوری اسلامی حتی ظرفیت تحمل "قائم مقام رهبری"، "نخست وزیر دولت موقت" و یا عناصر و دسته جاتی دیگر را - که اساسا دارای هیچگونه تفاوت ماهوی با هیات حاکمه نمی باشند - ندارد و بالاخره پس از آنکه ماهیت جنایتکارانه و عمیقا ضد دمکراتیک حکومت مذهبی برای بسیاری از توده های مردم سراسر جهان آشکار گشته است، پس از اینهمه، تازه آقای نگهدار بدین نتیجه رسیده اند که این رژیم بهرحال در حدی هست که به "انتخابات آزاد" تن دهد. لذا باید آن را در این زمینه به عقب نشینی واداز نمود تا "دمکراسی" بجای "استبداد" "بنشیند و عصاره برنامه اکثریت یعنی "رعایت کامل اطلاعیه حقوق بشر" - طبق تعریف نگهدار - متحقق گردد!

بنابراین برای دستیابی به "دمکراسی" نه نیاز به آن است که جمهوری اسلامی سرنگون گردد، نه دست یازیدن توده های مردم به انقلاب ضرورت مییابد و نه احتیاج به آن است که توده های مردم زحمتکش قدرت سیاسی را بدست گیرند. در دستگاه فکری مرتدین نگهدار و امثال وی، موکول نمودن امر تحقق دمکراسی در ایران به سرنگونی جمهوری اسلامی یک طرز فکر "غیرواقعی" و "تنگ نظرانه" "بیش نیست. گفتار وی در اینمورد چنین است "این فکر اساسا غیرواقعی، خودخواهانه و تنگ نظرانه است که گفته شود هیچیک از آماجهای برنامه ما متحقق نخواهد شد، مگر آنکه ما خود رهبری قدرت سیاسی را بدست گیریم. خیر، چه در دوره شاه، چه در جمهوری اسلامی روند جبری و قهری تحول تاریخی اوضاع در جامعه ما در راستای خلاف آماجهای ما نبوده و نمیتوانست باشد .... موکول و منوط کردن تحقق هریک از مطالبات برنامه ما به سرنگونی رژیم غیرواقعی است" (همان)

بدین ترتیب هم حکومت مذهبی جمهوری اسلامی و بیشرمانه مصائب آن تحت عنوان ضرورت "تحول تاریخی" توجیه و تائید میگردد، هم سطح مطالبات، ماهیت "آماجها" و عمق برنامه بورژوا - اپورتونیستی اکثریت بیش از پیش روشن میگردد و هم آنکه بر این نکته تاکید و تصریح میشود که برای متحقق نمودن برنامه مدنظر آقای نگهدار - که فشرده آن دمکراسی در چارچوب جمهوری اسلامی است! - هیچوقت نیازی به سرنگونی جمهوری اسلامی نبوده است. مهمتر آنکه حتی شاه نیز در "روند تحول تاریخی" جبارا به آماجهای "اکثریت" تحقق میبخشیده است! حقیقتا که هیچ تسلیم طلب دیگری نمیتوانست عمق فساد و ارتداد اپورتونیستی سازمان "اکثریت" را بهتر از این فرمولبندی کند.

اینها ست جنبه هائی از افکار و عقاید یک مرتد که فسادا پورتونیستی تا مغز استخوانش را به عفونت کشانده است. کسیکه دهان باز کردنش موجب تنفر و اشمئزاز نه فقط کمونیستها، بلکه هر انسان انقلابی و آزادیخواه میگردد. تمام تلاش فاضل در جهت اول سازمان "اکثریت" ناظر بر محدود و مقید ساختن مبارزات مردم در چارچوب نظام موجود است. او با هزار و یک زبان از توده ها طلب میکند که سطح مطالبات خویش را پائین آورند و به حکومت جمهوری اسلامی و طبقه بورژوازی اعتماد ورزند. او به کارگران و دیگر اقشار مردم زحمتکش ایران که تحقق دمکراسی و دیگر مطالبات انقلابی - دمکراتیک خویش را با سرنگونی جمهوری اسلامی گره زده اند، چنین اندرز میدهد که تحت حکومت جمهوری اسلامی مطالبات آنها دست یافتنی است. اپورتونیست کهنه کار ما بر این توهم اپورتونیستی دامن میزند که جانشینان خمینی یا لااقل "جناح رفسنجانی" میخواهند و میتوانند به "انتخابات آزاد" عمل کنند، در سیستم ولایت فقیه اصلاحات ایجاد نمایند و خلاصه متدرجا "دمکراسی" را بجای "استبداد" بنشانند. روشن است که نتیجه تمام ترهات اپورتونیستی چیزی جز فریب بورژوائی کارگران و دیگر اقشار زحمتکش، حفظ نظام جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری نیست و کنه هدف آقایان اکثریتی از این تلاشها، اتحاد با بورژوازی علیه طبقه کارگر ایران است. این هدف، اگر چندین سال از طریق اتحاد مستقیم و آشکار با کلیت جمهوری اسلامی تامین گردید و با "ضد امپریالیست" خواندن رژیم توجیه شد و اگر دیروز راه این اتحاد از طریق حمایت از "تندروها" یعنی "گرایش مخالف خط خامنه ای - رفسنجانی" که "قانون گرا" و "دارای" اهداف آزادیخواهانه و عدالت طلبانه "بود هموار میشد و تحت عنوان ممانعت از کشیده شدن جامعه به اختناق توجیه میگردید، امروز که همان "آزادیخواهان و عدالت - طلبان" "مدافع" "منافع قشری روحانیت" و "مسبب اصلی انزوای جمهوری اسلامی و مانع" "دمکراتیزه شدن جامعه "گشته اند، اتحاد با بورژوازی، از مسیر حمایت از رئیس جمهور و تقویت "جناح رفسنجانی" میگذرد. اصل اتحاد با بورژوازی علیه طبقه کارگر است و زمانی که یک مرتد هان با زمیکند فقط در اطراف راههای این اتحاد سخن میگوید.

تجربه قیام

مارکسیست های ایران، هم از روی تئوری و هم از تجارب عملی انقلاب ۵۷ دریافته اند که بورژوازی ایران تماما برضد انقلاب است. تجربه قیام به عینه نشان داد که دمکراسی و آزادیهای سیاسی حتی در آن محدوده ای که توده های مردم ایران در حین قیام و انقلاب بدان دست یافته بودند، چنانچه توسط خود توده ها و حاکمیت آنها حراست نشود، ضد انقلاب با هجوم خود، آنها را نابود میکند و توده های مردم را از دمکراسی و آزادیهای سیاسی محروم میسازد. آزادیهای سیاسی و دیگر مطالبات انقلابی - دمکراتیک توده ها، زمانی حقیقتا برآورده میشوند که توده های مردم ایران قدرت سیاسی را قبضه کنند و حکومت خویش را مستقر سازند. این بدان معنی است که طبقه کارگر ایران از این طریق که اقشار پائینی و میانی خرده بورژوازی را به خود ملحق میکند، رژیم

د. صفحه ۱۵

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

کار

رشد بحران سیاسی در جمهوری آذربایجان

انحراف از اصول مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری کارگرانی را که زمانی خواه در دوران قبل از انقلاب اکتبر و خواه سالها پس از آن در زمره پیشروترین کارگران انترناسیونالیست جهان بودند، آغشته به روحیه ناسیونالیستی نموده و به دنباله روی از جریانات غیرپرولتری سوق داده است. چه کسی میتواند نقش کارگران آذربایجان بویژه باکو را در نبرد پرولتاریای جهانی و بطور اخص در نبرد پرولتاریای سراسر روسیه در دوران تزاریسم و سالها پس از آن از یاد ببرد و چه کسی جزدولت شوروی را بخاطر زائل شدن آگاهی طبقاتی فرزندان همان کارگران باید سرزنش نمود؟ وقتیکه سالهای متمادی حزبی به رویزیونیسم آغشته گردد و سیاستهائی اتخاذ گردد که درعرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ملی و بین المللی عدول از مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری باشد و دست آخر جبهه های ناسیونالیست "خلقی" را بعنوان حامیان پروسترویکا و مدافعین مارکسیسم-لنینیسم واقعی جا بزند، وضع بهتر از این هم نخواهد شد. با اینوجود و علیرغم اینکه بخشی از کارگران آذری آگاهی طبقاتی شان زائل شده است، وظیفه بخش آگاه، پیشرو و انترناسیونالیست کارگران آذری است که اتحاد برادرانه خود را با کارگران تمام ملیتهای ساکن اتحاد شوروی بویژه کارگران ارمنستان مستحکم کنند و متحدا بمبارزه علیه سیاستهای تجدیدنظر طلبانه و اپورتونیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی از یکسو و هرگونه ناسیونالیسم بطور اعم و ناسیونالیسم آذری بطور اخص، برخیزند و از یک دولت مقتدر کارگری در اتحاد شوروی دفاع کنند.

★ حمله متقابل مجلس و خامنه‌ای

رژیم جمهوری اسلامی که از همان بدو به قدرت رسیدن درتمامی عرصه های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی با تناقضات و تضادهای لاینحلی روبرو بوده است، در درون قدرت حاکمه بارزتر از همه این تضادها و تناقضات را آشکار نموده است. تضادها و کشمکش های درون هیئت حاکمه که در سراسر دوران حیات جمهوری اسلامی لحظه ای این رژیم را آرام نگذاشته، طی دو ماه اخیر همراه با تعمیق بحران اقتصادی آنچنان بالا گرفت که سران حکومتی مهرسکوت نسبی چندین ماه گذشته - پس از مرگ خمینی - را شکسته و همگی در پرده فریادهای وحدت طلبانه، جناح رقیب را مورد حمله قرار دادند و یکبار دیگر اجتناب ناپذیر بودن تضادها و گسیختگی درون هیئت حاکمه را بنمایش گذاشتند.

هرچند اندکی پس از مرگ خمینی، بدون اینکه از حدت تضادهای درونی رژیم کاسته شود تا حدودی انعکاس بیرونی آنها محدود شده بود، اما بتدریج کشمکش جناحها برای اشغال مواضع اقتصادی و سیاسی نمود بیرونی بخود گرفت. کشمکش جناحها بر سر ترکیب کابینه دولت رفسنجانی، سیاست نزدیکی هرچه بیشتر به غرب، تدوین برنامه اقتصادی و بالاخره موضعگیری عده ای از نمایندگان مجلس در رابطه با سفر چائوشسکو به ایران و احضار وزیر امور خارجه دولت رفسنجانی به مجلس برای پاسخگوئی به سئوالات نمایندگان که با هدف تضعیف موقعیت خامنه ای و رفسنجانی صورت گرفت، از جمله رویدادهائی بودند که به بهترین وجهی نشان دادند جناحهای اصلی هیئت حاکمه چگونه درمقابل یکدیگر صف آرائی کرده اند.

درچنین شرایطی از اوجگیری تضادها و کشمکش ها و درحالیکه عده ای بطور مستقیم و غیرمستقیم ندای مخالفت با ولی فقیه را سردادند، خامنه ای وارد میدان شد. وی درپیام ۱۸ دیماه خود به مجلس، ضمن دعوت جناحها به وحدت، بدفاع از اصل ولایت فقیه برخاست و جناح مخالف را مورد حمله قرار داد و هرحرکت وگفتاری که باعث تضعیف دولت شود را "حرام شرعی و خیانت ملی" نامید. خامنه ای در این پیام بدون اینکه از مخالفین ولایت فقیه نام ببرد، گفت: "ولایت فقیه نقطه درخشان نظام اسلامی و تحقق آن یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی قدس سره است" و "اینجانب به پیروی از آن بزرگوار با همه وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهم کرد و به کمک الهی به تکلیف خود در همه موارد عمل خواهم کرد." خامنه ای از آنجا که میداند نه از توریته خمینی درمیان جناحهای هیئت حاکمه برخوردار است ونه از نفوذ درمیان دیگر مزدوران حزب الله، برای اینکه مخالفین را به تبعیت از خود وادارد، در ادامه پیام خود متذکرشد، اساس نظام بر ولایت فقیه متکی است و همه ملزم به تبعیت از آن هستند و "خدشه در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیت نظام اسلامی است و اینجانب اینرا از هیچکس و هیچ دسته و گروهی تحمل نخواهم کرد." بدین ترتیب خامنه ای با تاکید بر این مسئله که اصل ولایت فقیه "یادگار امام" است و عدم تبعیت از ولی امر درواقع نفی کلیت نظام محسوب میگردد، به مخالفین خود اعلان جنگ داد و در این رابطه تهدید نمود، کسانی که بخواهند این مسئله را نفی کنند تحمل نکرده و با همه توان به تکلیف الهی خود که چیزی جز تصفیه مخالفین نیست، عمل خواهد کرد. آنچه خامنه ای را وامیدارد که این چنین جناح رقیب را آشکارا تهدید نماید و بویژه پایگاه اصلی این جناح یعنی مجلس را مورد تعرض قرار دهد، چیزی جز عدم پذیرش وی بعنوان ولی فقیه از طرف جناح مقابل نیست. موضع خشمگینانه خامنه ای درپاسخ حمله ای بود که جناح مخالف بعمل آورده بود و مبنا را بر آن قرار داده بود که نمایندگان مجلس در رای و نظر خود، مختار هستند و هرگاه که خود تشخیص دهند، میتوانند در رابطه با عملکرد دولت سئوال تحقیق و تفحص کنند. خامنه ای در ادامه پیام خود، درپاسخ به این عده از نمایندگان گفت: "در این مجلس، دورشدن از فضائل و پایبند شدن به اغراض شخصی و گروهی و آلوده شدن به هواهای سیاسی و نفسانی از هرکس که باشد، مردود و محکوم است" هرچند که "همواره در این مجلس، معدود افرادی بوده اند که از این تکلیف غفلت ورزیده و راه کج کرده اند." این تعرض به "حقوق" نمایندگان مجلس ارتجاع، آنهم با عَلَم دفاع از "اصل ولایت فقیه" نمیتوانست از سوی جناح دیگر بی پاسخ بماند. از همین رو با وجودیکه پس از مرگ خمینی جناحهای اصلی هیئت حاکمه توافق کرده بودند از بیان اختلافات بطور علنی خودداری کنند، کروبی رئیس مجلس و دفتر تحکیم وحدت بلافاصله به صریح ترین شکلی پاسخ حمله خامنه ای به مجلس را دادند. دفتر تحکیم وحدت با صدور بیانیه ای اعلام نمود: "که خط توطئه و نفاق کانون عملیات خویش را در مواضع حساس نظام جمهوری اسلامی انتخاب کرده است و آن "مجلس" قویترین رکن نظام و "دانشگاه" حساس ترین مرکز نظام میباشد." دفتر تحکیم وحدت سپس کسانی را که "در جریانات اخیر جامعه تحت لوای دفاع از ولایت فقیه، فرزندان راستین انقلاب را به اتهام "ضد ولایت فقیه" مورد هجوم قرار میدهند" به باد انتقاد گرفته و محکوم کرده است. روز ۱۹ دی ماه کروبی رئیس مجلس نیز پیرامون پیام خامنه ای به سخنرانی پرداخت و درمقابل سخنان وی که "نقطه درخشان نظام" و "یادگار امام" را اصل ولایت فقیه قرار داده بود، گفت: "میدانیم که یادگار امام مجلس شورای اسلامی است و مجلس از یک جایگاه رفیعی برخوردار است ... حتی در آن شرایط که امام تاکید داشت مجلس بوجود بیاید برای همین بود که مجلس یک پایگاه عظیم است ... و طبیعی است نمایندگان مجلس که برگزیدگان ملت و انتخاب شده هستند، ... به حقوق و مسئولیت-شان و اصولی که در قانون اساسی برای آنها مشخص و معین شده توجه دارند و به نظارت و سئوال و تحقیق و تفحصشان عمل میکنند و به حقوق قانونی خود توجه دارند." در واقع کروبی با تکیه بر اینکه سئوال، تحقیق و نظارت "حق قانونی" نمایندگان است که قانون اساسی آنرا مشخص و معین کرده است و کسی نمیتواند آنرا

◄

محدود نماید، پاسخ خامنه‌ای را میدهد، امابرای اینکه تاکید بیشتری روی این "حق قانونی" نمایندگان کرده باشد اضافه نمود، بهرحال نمایندگان اگر لازم باشد بخاطر مسائل مهمتری "از آن حق قانونی" صرفنظر خواهند کرد، اما "اینطورهم نشود که حالا خدای ناکرده هرکسی خواست تصفیه حساب کند و کسی را از بین ببرد ... بگوید تو مثلا ضد ولایت فقیه هستی." این گفتار کروبی به بیان ساده‌تر به معنای آن است که این جناح آماده است، درصورت توافق از "حق قانونی" خود بگذرد اما جناح مقابل نمیتواند آنها را به ضد ولایت فقیه متهم کرده و وادار سازد که از این "حق قانونی" بگذرند. کروبی همچنین افزود، این مسئله صحیح است که اگرکسی معتقد به ولایت فقیه نباشد مرتکب گناه شده است، اما "سوءاستفاده از این مقام مقدس هم گناهی بزرگتر و عظیم‌تر است و برای وحدت جامعه باید به این نکته کاملا توجه شود." بنابراین باید به این نکته "توجه کنیم" و "این بحث‌ها را دیگر خاتمه دهیم". درواقع کروبی با بیان این مسئله که سوءاستفاده از مقام ولایت فقیه گناهی عظیم است، به خامنه‌ای هشدار میدهد که پا را از گلیم خود فراتر نگذارد و در شرایط حساس کنونی بیش از این تضادهای درون هیئت حاکمه را تشدید نکند و به این بحث‌ها خاتمه دهد. این موضعگیری‌ها نشان میدهد که اگر درگذشته، پس از هر نطق خمینی سران جناحها به شکل غیرمستقیم سخنان وی را به دلخواه تفسیر میکردند و حمایت خود را از آن اعلام میداشتند، اما امروز حفظ "حرمت" ظاهری را نیز برای ولی فقیه ضروری تشخیص نمیدهند. لذا میتوان گفت آنچه دوران ولایت خامنه‌ای را از گذشته جدا میسازد، افزایش بی‌اعتباری ولی‌فقیه و نصایح او در میان مزدوران حکومتی است.

بدین ترتیب همانگونه که انتظار میرفت پیام خامنه‌ای نه تنها نتوانست براختلافات سرپوش بگذارد یا آنرا کاهش دهد، بلکه بیان علنی اختلافات آنهم توسط خامنه‌ای و رئیس مجلس ارتجاع نشان داد که بحران حکومتی به چنان ابعادی رسیده که حتی سران جناحها بهنگام اذعان به ضرورت وحدت و پذیرش رسمی ولایت فقیه، جز دامن زدن به تضادها راه دیگری در پیش ندارند.

★ «مبارزه با بدحجابی»، دور جدیدی از سرکوب زنان

رژیم جمهوری اسلامی دورجدیدی از سرکوب و اعمال فشار به زنان را سازمان داده است. طی چندماه اخیر هیاهوپیرامون "بدحجابی" ومقابله با زنان "بدحجاب" به یکی از محورهای تبلیغاتی ارگانهای مختلف حکومت تبدیل شده است. پس از زمینه چینی‌های مقدماتی، پیرامون ضرورت مقابله با زنان "بدحجاب"، طی چند هفته اخیر راهپیمائی‌های متعددی درشهرهای قم، بوشهر، نیشابور، شهرری و... برگزار شد. درتهران نیز زنان حزب الهی موسوم به "طلایه داران عفاف" روز جمعه بیست و دوم دیماه در خیابانهای تهران براه افتادند و خواستار مجازات زنان "بدحجاب" شدند. این راهپیمائی که به ابتکار "جمعیت زنان جمهوری اسلامی" و حمایت تعدادی از سازمانها و نهادهای وابسته به رژیم برگزار شد، با صدور قطعنامه‌ای علیه زنان "بدحجاب" به پایان رسید. سران جمهوری اسلامی هم هریک به فراخور خود، "ضرورت" رعایت حجاب اسلامی را به زنان یادآور شدند و بعضا به تهدید زنان پرداختند. رفسنجانی رئیس جمهور طی سخنانی درنماز جمعه، پس از آنکه مزایای حجاب اسلامی را برشمرد، مدعی شد جمهوری اسلامی به زن شخصیت تازه‌ای بخشیده است و در توصیف "خدمات" اسلام و حکومت اسلامی نسبت به زنان سخن سرائی کرد. او به زنان اطلاع داد که جمهوری اسلامی علیرغم تمام اقداماتی که علیه زنان انجام داده هنوز به مقصود خود نرسیده است. در همان مراسم نماز جمعه، قرائتی سرپرست نهضت سوادآموزی رژیم، پس از سخنرانی غرائی در وصف حجاب اسلامی، تمامی نابسامانیهای ناشی از حکومت جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری را به عدم رعایت حجاب اسلامی از سوی زنان نسبت داد و گفت: "خودکشی‌ها و طلاق‌هائی که صورت گرفته، متلاشی شدن کانون خانواده‌ها و افت تحصیلات در جاهائی که دختران و پسران بطورمشترک تحصیل میکنند همه پیامدهائی از عدم رعایت حجاب است". وی زنان را تهدید کرد و افزود راهپیمائی "طلایه داران عفاف" گام ابتدائی مخالفت با بدحجابی و بی حجابی است و در گامهای بعدی اقدامات شدیدتر خواهد شد. "اقدامات شدیدتر" موردنظر قرائتی همانگونه که زنان بارها تجربه کرده‌اند، سرکوب و بگیر و ببند تحت عنوان عدم رعایت حجاب اسلامی یا "بدحجابی" است. این نخستین بار نیست که رژیم جمهوری اسلامی با بهانه قراردادن "بدحجابی" و غیره به سرکوب زنان و لگدمال کردن ابتدائی‌ترین حقوق آنان میپردازد. ستمی که رژیم جمهوری اسلامی بمثابه یک رژیم مذهبی به توده‌های مردم عموما و زنان خصوصا روا داشته و روزبروز ابعاد آن را گسترش میدهد، حدومرزی نمیشناسد. ابتدائی‌ترین حقوق دمکراتیک توده‌های مردم سلب شده است، زنان بشدت سرکوب و تحقیر میشوند و به انحاء مختلف تحت فشار قرار میگیرند تا به تبعیت احکام اسلام و حکومت اسلامی درآیند. سران جمهوری اسلامی بیشرمی را بجائی رسانده‌اند که نوع پوشش و رنگ لباس زنان را هم تعیین میکنند و زنانی را که ازمحدوده دلخواه سران جمهوری اسلامی پا فراتر نهند، به شلاق، اعزام به اردوگاه‌ها، جریمه و زندان تهدید مینمایند. "مبارزه با بدحجابی" مستمسکی است برای براه انداختن جو رعب و وحشت در جامعه و سرکوب زنان. این شیوه‌ای است که رژیم بارها بکار گرفته است و دور جدید هیاهو پیرامون "بدحجابی" نیز همین هدف را دنبال میکند.

★ منتظری رودرروی جناحهای حاکم

بحران اقتصادی و سیاسی که رژیم جمهوری اسلامی را در برگرفته است و هراس از وخامت بیشتر اوضاع، سبب شده است تا هریک از جناحها و باندهای درون هیئت حاکمه به فکر راه حل بیفتند. جناح بازارمدعی است راه حل معضلات جمهوری اسلامی، به اجرا درآمدن سیاستهای این جناح برای غلبه بر بحران است، رفسنجانی مصر است که به اتکاء بخش خصوصی و سرمایه‌های امپریالیستی بحران را حل کند و "حزب اله" در مقابل این راه حلها، فریاد وا اسلاما سر داده است. درچنین شرایطی است که منتظری جانشین خلع شده خمینی نیزدر اوضاع آشفته و بحرانی جمهوری اسلامی به سخن درآمده و علیه سیاستهای جناحهای حاکم به مخالفت برخاسته است. منتظری دریکی ازجلسات درس حوزه علمیه قم به مخالفت با خط‌مشی غالب در رژیم جمهوری اسلامی، رهبری خامنه‌ای و سیاستهای رفسنجانی برخاست. اظهارنظر منتظری علیه خامنه‌ای و رفسنجانی، موجی از مخالفت ازسوی جناحهای حاکم حکومت را برانگیخت و هریک تلاش نمودند با تهدید و افشاء، وی را سرجایش بنشانند. راهپیمائی از محل نماز جمعه قم بسوی خانه منتظری و فیضیه قم، محکوم نمودن سخنان منتظری و تائید رفسنجانی و خامنه‌ای ازجمله این اقدامات بودند. سعیدی یکی ازسردمداران این راهپیمائی طی سخنرانی در فیضیه قم گفت که منتظری کل نظام را زیرسئوال برده است. متعاقب این راهپیمائی که به تنش‌هائی درقم و نجف آباد به طرفداری از منتظری انجامید، عده‌ای از طرفداران خامنه‌ای، از قم به دیدار او شتافتند. خامنه‌ای در دیدار با این عده، طی نطق خود بطور پوشیده‌ای به سخنان منتظری اشاره کرد و از طرفدارانش خواست در مواجهه با چنین مواردی به "نهی از منکر و امر به معروف" قناعت کنند و برخورد قاطع‌تر را به مسئولین واگذارند. دراینجا بود که "مسئولین" جمهوری اسلامی وارد صحنه شدند. ری شهری دادستان

کل جمهوری اسلامی طی سخنانی در اصفهان، در اشاره به منتظری گفت: "... بهمین علت بود که امام خمینی فرمودند اینگونه افراد نباید در سیاست دخالت کنند. ..با کسانیکه قصد تضعیف نظام، ولایت فقیه و رهبری را دارند بشدت برخورد خواهد شد. بهیچ عنوان اجازه توطئه و تضعیف نظام، تضعیف ولایت فقیه به کسی داده نخواهدشد... ما برای ادامه کار دادگاه ویژه روحانیت برنامه داریم ازجمله کسانیکه درارتباط با مهدی هاشمی بوده اندودوباره دارند فعالیت می‌کنند را دستگیر می‌کنیم." امام جمعه شیراز نیز طی سخنانی به تهدید و افشاء منتظری پرداخت. وی درمراسم نمازجمعه شیراز در مورد منتظری گفت: " شنوندگان نماز جمعه، خواهران و برادران! یادتان هست که سه چهار هفته قبل گفتم این بنده خداکه ازقائم مقامی رهبری عزل شدعده‌ای به‌اسم مرجعیت میخواهند مطرحش کنند... رفتند به بنده‌خدا گفتند دولت ایران میخواهد استقراض کند. آقاخودت که رئیس خبرگان بودی آنجا امضاء کردی که استقراض جز با اجازه مجلس مجاز نیست، خودتان با اجازه مجلس اجازه دادید، بعد سراین اعتراض میکنید... من اعلام میکنم جمهوری اسلامی برای اینکه حرف رهبری شکسته نشود، دست آمریکا ازهر آستین که بیرون بیاید و بخواهد قداست، تنها مایه وستون این انقلاب اسلامی‌را در جهان بشکند باید هرجاکه باشد قطع شود." به این ترتیب منتظری با تهاجم جناحهای حاکم وتهدید به دستگیری و غیره ظاهرا وادار به عقب نشینی شد اما چنانکه تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی ثابت کرده‌است، این تهدیدات نه در رابطه با منتظری و نه در رابطه با سایر سران باندهای درون حکومت که اکنون به مخالفت با خط مشی رسمی رژیم برخاسته‌اند، منجربه ازمیدان بدر کردن آنها نخواهد شد، چراکه اختلافات درون حکومت در ماهیت بحران‌زای رژیم و وضعیت وخامت بارکنونی ریشه دارد. درچنین شرایطی هردسته وجناحی تلاش خواهدکرد راه‌حل خود را طرح کند و آنرا پیش برد. اعلام مخالفت منتظری با سیاستهای فعلی رژیم نیز ازاین قاعده مستثنی نیست.

تلاشها که نتایج آن ازهم اکنون روشن است، در حقیقت ازیکسو درخدمت خروج جمهوری اسلامی ازانزوای بین‌المللی است وازسوی دیگر توجیهی است برای دست برداشتن از شعارهای بی محتوا و پایان جنگ زرگری رژیم با امپریالیستها بسرکردگی امپریالیسم آمریکا. سوای این مسائل رژیم اهداف مشخص اقتصادی را نیزازاین تلاش‌ها دنبال میکند. درشرایطی که رژیم با بحران اقتصادی حاد و وخیمی روبروست، یکی دیگرازاهداف رژیم ازاین تلاشها، کسب کمک های اقتصادی و گسترش مناسبات اقتصادی بین‌المللی است تا شاید بدینطریق بتواند خود را ازبحران فلاکتبار کنونی رها سازد. بنابراین مجموعه شرایط داخلی و بین المللی رژیم را وادارکرده، درشرایط کنونی بفکر تجدید نظر و بازنگری در سیاست خارجی و خروج ازانفراد بین‌المللی بیافتد، اما ازآنجا که رژیم بقای ننگین خود را باوجود بحران اقتصادی بدون حمایت گسترده‌تر امپریالیستها در خطرمیبیند، این بازنگری را در واقع درخدمت جلب هرچه گسترده‌تر حمایت امپریالیستها و تعمیق مناسبات خود با آنها قرارداده‌است. درحقیقت سخنان وزیرامورخارجه و دبیر "شورای عالی امنیت ملی" رژیم نیز زمینه‌سازی برای تعمیق همین مناسبات است.

★ تحولات اوضاع جهانی و بازنگری جمهوری اسلامی در سیاست خارجی

بدنبال تحولات اخیردرجهان و تقویت هر چند موقت مواضع امپریالیستها و تضعیف جبهه انقلاب جهانی براثر ادامه و تعمیق سیاستهای سازشکارانه و مماشات جویانه دولت شوروی و دیگرکشورهای سوسیالیستی که بعوض اتخاذ یک خط‌مشی انقلابی، به بندوبستهای دیپلماتیک با امپریالیستها بسرکردگی امپریالیسم آمریکا مشغولند و نیزبدنبال شکستهای فاحش و پی‌درپی سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و خارجی که اینک نتایج خود را کاملا آشکار ساخته و رژیم را درعرصه سیاست خارجی و مناسبات بین‌المللی منفرد و ایزوله نموده‌است، اکنون دولتمردان رژیم بمنظور خروج ازانفراد بین‌المللی و وضعیت فلاکتبار داخلی پیشنهاد بازنگری درسیاست خارجی رژیم را طرح میکنند. دراین رابطه حسن روحانی دبیر "شورای عالی امنیت ملی" رژیم روز ۱۷ دیماه طی سخنرانی خود در مجلس ارتجاع گفت: "حوادث فوق‌العاده‌ای که در ماههای اخیر در سطح جهان بوقوع پیوسته و ادامه دارد و حوادثی که در منطقه اطراف خودمان بوقوع پیوسته و همچنین حوادثی که درداخل کشورمان با آن مواجه بودیم، ما را وادار میکند که یکبار دیگر موقعیت و جایگاه خودمان را در سطح جهان و منطقه بازنگری کنیم." وی سپس اضافه کرد "آیا نزدیکی شرق و غرب به نفع ماست؟ آیا حوادثی که ازلحاظ سیاسی امروز در دردنیا در حال بوجود آمدن است، به‌نفع منافع ملی ماست؟ این نکته‌ای است که ما باید روی آن بیشتر دقیق شویم". "بهرحال این مسئله بزرگی است که ما باید با دقت بیشتری به‌این مسئله جهانی برای امنیت و منافع ملی خودمان بنگریم." روحانی درادامه سخنان خود، به تغییراتی که در منطقه خاورمیانه بوجود آمده اشاره کرد و ازاینکه "شاهد بوجود آمدن یک شورای جدید بنام شورای همکاری عرب باشرکت عراق، مصر، اردن و یمن" در منطقه میباشد، ابراز نگرانی نمود. ولایتی وزیرامورخارجه رژیم نیز چند روزبعد با اشاره به تحولات جاری جهان و منطقه به تکرارسخنان روحانی پرداخت و گفت، باید "هرچه زودتر تکلیف خود را دردنیای درهم ریخته، درحال بازسازی وشکل گیری، مشخص کنیم؛ درغیراینصورت عقب خواهیم ماند" و "در راه حلهای خود دچارمشکل" خواهیم شد. این گفتار وزیرامورخارجه و دبیر "شورای عالی امنیت" رژیم نشان میدهد که تحولات یکسال اخیر در اکثرکشورهای سوسیالیستی و تعمیق سیاستهای راست روانه آنها که تاثیرخود را بر اوضاع بین‌المللی و تضادهای جهانی برجا گذاشته‌است، شرایطی را بوجود آورده که قدرت مانور جمهوری اسلامی‌را درعرصه جهانی بین دو اردوگاه هرچه بیشتر محدود کرده‌است و ازطرف دیگراین سخنان حاکی ازآنستکه ورشکستگی سیاستهای جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و خارجی، درشرایط کنونی به چنان مرحله‌ای از بی اعتباری و انفراد رسیده‌است که رژیم را وادار نموده برای برون رفت ازمرداب که آنرا احاطه کرده‌است، دست به تقلاهای جدیدی بزند. این

تجربه قیام

جمهوری اسلامی را سرنگون ساخته وبرویرانه های آن، دمکراسی توده‌ای را مستقرمیسازد. دمکراسی توده‌ای که بمعنی اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده ها وبمعنی دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران وخرده بورژوازی است، ضامن تحقق مطالبات انقلابی-دمکراتیک است. تجربه انقلاب ۵۷ این حقیقت را باثبات رساند که انقلاب ایران تنها با رهبری طبقه کارگر بعنوان یگانه طبقه تا به آخر انقلابی، قاطع و سازش ناپذیرکه تاریخ رسالت دگرگونیهای عصر کنونی را برعهده‌اوقرارداده‌است به پیروزی میرسد. بنابراین کمونیستها ضمن آنکه ماهیت طبقاتی حکومت جایگزین را آشکارا اعلام میدارند، ازهم‌اکنون کارگران ودیگراقشارزحمتکش را برای کسب قدرت سیاسی تجهیز میکنند. کمونیستها بروفق آموزشهای م-ل وبا درس آموزی ازقیام ۵۷ تاکیدمیکنند، برای آنکه بورژوازی نتواندجهت تداوم‌سلطه طبقاتی خود باردیگرازضعف آگاهی وتشکل کارگران و زحمتکشان بهره‌جویدوبرای آنکه پیروزی انقلاب، دمکراسی وآزادیهای سیاسی تضمین شده باشد، بایستی توده‌های مردم ودررأس آنها طبقه کارگر آگاه ومتشکل گردند، جمهوری اسلامی را سرنگون سازند، قدرت سیاسی را قبضه کنندوجمهوری دمکراتیک خلق را مستقر سازند.

کار
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)
سال یازدهم - شماره ۲۴۲
بهمن ماه ۶۸ صفحه ۱۶

یاد لنین را با پایبندی به اصول لنینیسم زنده نگهداریم!

یادداشتهای سیاسی

★ رشد بحران سیاسی در جمهوری آذربایجان

موج نا آرامی های سیاسی که مدتی است اغلب جمهوری های اتحاد شوروی را فرا گرفته و در پاره‌ای موارد با احساسات بسیار شدید ناسیونالیستی درحد شوونیسم همراه بوده است، درجمهوری آذربایجان تحت رهبری جبهه متحده ناسیونالیست ها و پان اسلامیست های آذری به چنان مرحله‌ای رسید که در اوایل ماه جاری دولت مرکزی را واداشت که با گسیل نیروهای مسلح به این جمهوری وبرقراری مقررات نظامی، اوضاع را تحت کنترل درآورد.

ازمدتی پیش که در پی تحولات اتحاد شوروی زمینه برای ابراز نارضایتی ومخالفت با نابسامانی های موجود هموار گردید، ازآنجائیکه این تحولات بلحاظ سیاسی نه درجهت تقویت دمکراسی سوسیالیستی و بالنتیجه اقتدار طبقه کارگر بلکه میدان دادن به نوعی لیبرالیسم بود، زمینه را برای رشد و تقویت جریانات ناسیونالیست درجمهوری های مختلف هموار نمود وبه آنها امکان داد تا با تشکیل یکرشته سازمانهای ناسیونالیست که برآنها نام جبهه های خلقی گذارده اند، رهبری نارضایتی و مخالفت توده‌ای را بدست بگیرند و آنرا بسوی اهداف و مقاصد ناسیونالیستی خود جهت دهند. هرچند که این مسئله در جمهوریهای مختلف اشکال گوناگونی بخودگرفته اما درهمه جا این انحطاط ناسیونالیستی آشکارا بچشم میخورد. درجمهوری های بالتیک کارگران روس و دیگر ملیتها درمعرض شدیدترین تضییقات و تحقیرها قرارگرفته و جریانات ناسیونالیست پرچم استقلال ملی را برافراشته اند. در اوکراین، ارمنستان، گرجستان و تاجیکستان این ناسیونالیسم با شکال دیگرسربلند کرده است. در جمهوری روسیه شوروی احیاء عظمت طلبی روسی بهمراه آنتی سمیتیزم که روز بروز دربین بخشهای بیشتری ازجامعه درحال گسترش است، این انحطاط را بنمایش گذاشته است و در جمهوری آذربایجان خود را بشکل تلفیق ناسیونالیسم و فاناتیسم بروزداده است و غیره.

دقیقا برهمین مبناست که در تعدادی از جمهوریهای اتحاد شوروی ناسیونالیست ها توانسته اند ابتکار عمل را بدست بگیرند و با منحرف ساختن مبارزه توده های مردم از مسیر واقعی، آنرا به مجرای ناسیونالیسم ودشمنی ملی سوق دهند. آنچه که ازمدتی پیش بشکل منازعه ارامنه و آذری ها برسر مسئله ناگورنوقره باغ بروزنمود و توام با برافروخته شدن آتش نفرت ملی و کشتار بیرحمانه یکدیگر به یک شوونیسم افسارگسیخته انجامید، نتیجه همین تحولات بود. ادامه این مسئله بویژه در آذربایجان به ناسیونالیست ها و پان اسلامیست های آذری امکان دادکه با برافروختن هرچه بیشتر آتش دشمنی ملی ومذهبی نقش وموقعیت خودرا مستحکم سازند وبا حمایت و پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم رژیم های ارتجاعی جمهوری اسلامی و ترکیه خواستار تشکیل یک جمهوری مستقل گردند. در نتیجه این تحولات سیاسی بودکه دولت اتحاد جماهیر شوروی چندین هزارتن از نیروهای نظامی خود را به آذربایجان گسیل داشت و با اعمال قهر و برقراری مقررات نظامی عجالتا براوضاع مسلط گردید. هرچند که اکنون، پس ازگذشت چندهفته برغم پاره‌ای مقاومتهای پراکنده، ظاهرا اوضاع آرام بنظر میرسد، اما درواقع امر نه فقط اوضاع آرام نگرفته بلکه با تشدید تضادها بحران عمیقتر شده است چراکه علل اجتماعی و سیاسی رشد نارضایتی توده‌ای و قدرت گرفتن ناسیونالیستها و پان اسلامیستها همچنان بقوت خود باقیست.

مادام که قدرت بطور واقعی و تام وتمام دردست طبقه کارگر قرارنگیرد و دیکتاتوری پرولتاریا استقرارنیابد، مادام که دمکراسی سوسیالیستی بشکل کامل وپیگیر آن دراتحاد جماهیر شوروی برقرارنگردد و مادام که مناسبات میان ملتهای مختلف ساکن اتحاد شوروی حقیقتا بر مبنای برابری کامل بنانشود نه تنها بهبودی دراوضاع حاصل نخواهد شد بلکه وضعیت بیش ازپیش به وخامت خواهدگرائید.

اگرامروز حتی بخش وسیعی از کارگران آذری که آگاهی طبقاتی آنها زائل شده، دنباله رو جریانات ناسیونالیست و پان اسلامیست شده اند، بدون تردید مسئولیت این امرنیز برعهده دولت شوروی است که با

۱۳ ◄

آزادی ماندلا، طلیعه شکست آپارتاید

نلسن ماندلا یکی از برجسته ترین مبارزین آفریقای جنوبی که سالها علیه رژیم نژادپرستان حاکم بر آفریقای جنوبی مبارزه کرد و ۲۷ سال از عمر خود را در زندان های رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی گذراند سرانجام از زندان آزاد گردید.

آزادی ماندلا که درنتیجه مبارزه مستمر و پیگیر توده های مردم آفریقای جنوبی علیه نژادپرستان حاکم براین کشور و فشار افکار عمومی جهان صورت گرفت، نخستین علامت بزانودرآمدن رژیم نژادپرستان و فروپاشی قطعی آپارتاید در آفریقای جنوبی محسوب میگردد. هرچند هنوز تعدادی از مبارزین سیاهپوست آفریقای جنوبی در زندان بسر میبرند و رژیم نژادپرست با تمام سیاستهای نژادپرستانه اش برسریر قدرت قراردارد، اما همین که داردسته نژادپرستان حاکم ناگزیرشده اند که ممنوعیت فعالیت "کنگره ملی آفریقا" و حزب کمونیست آفریقای جنوبی را ملغی سازند و ماندلا را که در میان مردم آفریقای جنوبی و سراسر جهان بعنوان سمبل مبارزه ضدنژادپرستی شناخته شده، از زندان آزاد نمایند، خود گویای این حقیقت است که نژادپرستان آفریقای جنوبی آخرین روزهای حکومت ننگین خود را که مظهر ننگین ترین و کثیف ترین ستمگری نسبت به سیاهپوستان است، ازسر میگذرانند و چندان دورنیست که اکثریت عظیم مردم سیاهپوست آفریقای جنوبی برمقدرات خویش حاکم گردند. بدیهی است که هنوز مبارزه قطعی در پیش است و توده مردم آفریقای جنوبی باید با تداوم مبارزه پیگیرانه خود رژیم آپارتاید را بگور بسپارند و تازه پس از حصول به این نتیجه است که توده های کارگر آفریقای جنوبی از هر نژاد، سفید و سیاه بمبارزه خود برای برانداختن نظام سرمایه داری ادامه خواهند داد.